



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ستیز با استکبار و مستکبران

مصطفی دلشاد تهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستیز با استکبار و مستکبران

نویسنده:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر چاپی:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ستیز با استکبار و مستکبران
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۸	پیشوای مستکبران
۱۰	پرهیز از تاسی به پیشوای مستکبران
۱۳	مقابله با خوی استکبار
۱۷	جهتگیری دین
۱۷	جدال دائمی پیامبران با مستکبران
۲۱	نبردهای پیامبر اکرم با مستکبران
۲۴	پاورقی
۲۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ستیز با استکبار و مستکبران

مشخصات کتاب

عنوان : ستیز با استکبار و مستکبران
 پدید آورندگان : دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۳۴- (پدید آور)
 منشأ مقاله: سیره نبوی، مصطفی دلشاد تهرانی، ج ۲، ص ۳۲۱ - ۳۶۲
 نوع : متن
 جنس : مقاله
 الکترونیکی
 زبان : فارسی
 توصیفگر : امپریالیسم [۱]
 مبارزات ضد استعماری
 استکبار ابلیس
 قرآن [۲]
 سنت رسول خدا (ص)
 رسالت انبیا

مقدمه

اصل مقابله با مستکبران به معنای درگیری ذاتی و همیشگی اسلام با هر گونه تکبر و برتری جویی است که در سیره رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) درخشش خاصی دارد. استکبار چهره‌های گوناگون دارد و در هر لباسی که ظهور کند باید با آن مقابله کرد. این اصل به معنای درگیری پیوسته حق و باطل است مقابله آنان که ولایت الهی را پذیرفته‌اند با آنان که تحت ولایت شیطان هستند که اگر انسانهای الهی با چهره‌های گوناگون استکبار مقابله نکنند و تباہگری و ستم پیشگی آنها را دفع نمایند، زمین را تباہی و ستم پر خواهد ساخت. «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض». [۱]. و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند زمین را فساد می‌گیرد. اگر این رویارویی نباشد و از سلطه مستکبران جلوگیری نشود و انسانهای الهی با آنان مقابله نکنند، آنها همه شرافتها و ارزشها را دفن کرده، تلاش می‌کنند که یاد خدا را محو سازند. «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً و لینصرنّ الله من ینصره انّ الله لقوی عزیز». [۲]. و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آیینش دفاع کنند) یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. اگر اهل ایمان و انسانهای آزاده تماشاگر تباہگری طاغوتها و مستکبران باشند و از منافع حیاتی خود دفاع نکنند و آنها در مقابل خود مانعی نبینند اثری از معابد و مراکز عبادت الهی باقی نخواهند گذاشت زیرا دیرها و صومعه‌ها و معابد و مساجد در حقیقت پایگاههای بیداری انسانها و دعوت به خدا پرستی هستند و لازمه خداپرستی مقابله با جبارانی است که منافعشان در اسارت انسانهاست و خواهان آنند که مردمان چون بت ایشان را بپرستند. سنت دفاع و مقابله سنتی است فطری که خداوند انسان را بر اساس آن آفریده است و او را بدین راه، رهنمون گشته. زیرا می‌بینیم که انسان را مانند سایر موجودات مجهز به جهاز و ادوات

دفاع کرده تا به آسانی بتواند دشمن مزاحم حقش را دفع کند و نیز او را مجهز به فکر ساخته است تا به وسیله آن بتواند وسایل دفع و مقابله را تدارک کند تا از خود و هر شأنی از شئون زندگی که حیاتش با آن تکمیل می‌شود و سعادتش بسته به آن است، دفاع کند. [۳]. همیشه گروه‌های حق‌طلبی هستند که در مقابل گروه‌های دیگری که در جهت استثمار و استعمار و استحمار انسانها عمل می‌کنند، به پا خیزند و همه پیام آوران الهی رسالت آگاه کردن مردم و به پا شدن آنها علیه ستم و برپاداشتن عدالت را داشته‌اند. "لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغیب ان الله قوي عزيز". [۴]. بیقین پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و کتاب و میزان همراهشان فرو فرستادیم تا آدمیان به داد برخیزند و آهن را فرو فرستادیم که در آن آسیبی سخت و سودها برای آدمیان هست و تا خدا معلوم کند چه کسی خدا و فرستادگان او را ندیده یاری می‌کند، آری خدا خودش هم نیرومند و عزیز است. آهن فرو فرستاده شده است تا حق طلبان با سلاحهای آهنین از عدالت دفاع کنند که در این مقابله و رویا رویی سختیهاست و در عین حال سودهای بسیار. در این مقابله است که مشخص می‌شود یاوران خدا و رسولان او چه کسانی هستند. چه کسانی از مجتمع دینی دفاع کرده، کلمه حق را بسط می‌دهند و البته خداوند احتیاجی به یاری یاری کنندگان ندارد زیرا خدا قوی است که به هیچ وجه ضعف در او راه ندارد و عزیزی است که ذلت به سویش راه نمی‌برد و این آزمایشی است برای جدا شدن صفوف. و این سنتی جاری است. و منظور از اینکه فرمود این باری را ندیده انجام می‌دهند، این است که در حال غیبت رسول او را یاری می‌کنند، حال یا غیبت رسول از ایشان و یا غیبت ایشان از رسول. [۵]. بنابراین همیشه دو جبهه در برابر هم قرار داشته‌اند، جبهه مدافع حق و عدالت و جبهه ملازم ستم و بیداد. خداوند سرپرست اهل حق و طاغوتها سرپرستان اهل کفرند. «الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون». [۶]. خدا «ولی» کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون می‌برد، حال آنکه کسانی که کافر گشتند «اولیای» آنان طاغوت است، آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها می‌برند، اینان همدم آتشند، آنان در آن ماندگارند. یک جبهه، جبهه یاوران حق و یک جبهه، جبهه یاوران باطل. در یک سو پیامبران و پیروان آنها و در سوی دیگر، چهره‌های گوناگون استکبار؛ یاوران شیطان، قدرتهای بیدادگر سیاسی (ملا) [۷]، قدرتهای فاسد اقتصادی (مترفان) [۸] و قدرتهای منحرف مذهبی (احبار و رهبان). [۹] و همیشه با پیامبران الهی، انسانهای حقگرای بسیاری بوده‌اند که پرچم مبارزه را هرگز زمین نگذاشته‌اند. «و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما و هنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ماضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرين». [۱۰]. و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها پیکار کردند. آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می‌رسید سست نشدند و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد. «ربیون» یعنی آنان که مختص پروردگار خویش بوده، به غیر او مشغول نیستند. آنها در پیوندی محکم با حق بوده، اهل اخلاص و استقامتند. آنها الگوهای مقابله با مستکبرانند. آنها به یاری پیام آوران الهی برخاستند و از مشکلات طاقت فرسای مبارزه در راه حق هرگز سست و ناتوان نشدند و هرگز در برابر دشمنان کرنش نکردند و ذلت نشان ندادند و تسلیم نشدند. «و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین. فاتهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الاخره و الله یحب المحسنین». [۱۱]. گفتارشان جز این نبود که خدایا از گناهان و اسراف ما در گذر و ما را ثابت قدم بدار و در غلبه بر کافران یاریمان فرما. و خداوند به آنها هم بهره و ثواب دنیوی را عطا فرمود و هم از ثوابهای نیک آخرت بهره‌مندشان ساخت و خدا نیکوکاران را دوست دارد. خداوند در این آیات وضع و حال «ربیون» را چه از نظر کردار و چه از نظر گفتار حکایت کرده است تا سرمشقی برای مؤمنان در مبارزه و مقابله با مستکبران باشند و شعار آنان را شعار خود و کردار آنان را کردار خود قرار دهند و به همان راهی روند که آنان رفتند تا به بلندی مرتبه و ارزشها و کرامتهایی که آنان دست یافتند، دست یابند. [۱۲]. البته این سخن که همیشه انسانهایی هستند که با باطل و تباهی و ستمگری مقابله می‌کنند به

معنای اصالت بخشیدن به نزاع و تخاصم نیست. دشمنی اصل نیست. جنگ و پیکار مقصد نیست. رحمت و محبت اصل است؛ غضب و شدت تبعی است. مقابله با مستکبران در واقع برداشتن خارهای مسیر کمال انسانهاست. برداشتن موانع راه هدایت است. باز کردن کند و زنجیرهای بسته شده به دست و پای آدمیان است و نیز رحمت به آنان که خود را در ظلمات ستمگری فرو برده‌اند تا بیش از آن فرو نروند. و رسول اکرم (ص) مظهر رحمت و اسعه الهی بود و همگان را بر هدایت می‌خواست و پیکارهای آن حضرت نیز رحمت بر همگان بود امام امت (ره) در این باره در وصیتی به فرزندشان فرموده‌اند: «... راستی چرا پیمبر خاتم (ص) از ایمان نیاوردن مشرکان آن گونه تأسف و تأثر جانفرسا داشت که مخاطب شد به خطاب «لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحدیث أسفا». [۱۳]. جز آنکه به همه بندگان خدا عشق می‌ورزیدند و عشق به خدا عشق به جلوه‌های او است. او از حجابهای ظلمانی خود بینی‌ها و خود خواهی‌های منحرفان که منجر به شقاوت آنان و منتهی به عذاب الیم جهنم که ساخته و پرداخته اعمال آنان است رنج می‌برد و سعادت همه را می‌خواست؛ چنانچه برای سعادت همه مبعوث شده بود و مشرکان و منحرفان کوردل با او که برای نجات آنان آمده بود دشمنی می‌کردند... و اهل معرفت می‌دانند که شدت بر کفار که از صفات مؤمنین ست و قتال با آنان نیز رحمتی است و از الطاف خفیه حق است و کفار و اشقیاء در هر لحظه که بر آنان می‌گذرد بر عذاب آنان که از خودشان است افزایش کیفی و کمی «الی مالانهایه له» حاصل می‌شود، پس قتل آنان که اصلاح‌پذیر نیستند رحمتی است در صورت غضب و نعمتی است در صورت نقتم؛ علاوه بر آن رحمتی است بر جامعه، زیرا عضوی که جامعه را به فساد کشاند چون عضوی است در بدن انسان که اگر قطع نشود او را به هلاکت کشاند...» [۱۴]. مستکبران همیشه به مقابله با حق پرداخته‌اند و سد راه هدایت بوده‌اند و از این رو برای برداشتن مانع باید با آنان مقابله شود، آنها آیات خدا را منکر می‌شوند و دست از استکبار خویش بر نمی‌دارند. «والذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون». [۱۵]. و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند اهل دوزخند، جاودانه در آن خواهند ماند. آنها به آیات الهی گوش نمی‌سپارند: «و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبراً کان لم یسمعها کان فی اذنیه و قرا فبشره بعذاب الیم». [۱۶] (و چون آیات ما بر او خوانده می‌شود از سر استکبار روی بر می‌تابد، پنداری آن را نشنیده است گویی در دو گوش او سنگینی است. پس او را به عذابی دردناک مژده بده). آنها ایمان به حق نمی‌آورند و به انکار آخرت می‌پردازند: «لا- یؤمنون بالا-خره قلوبهم منکره و هم مستکبرون». [۱۷] (آخرت را باور نمی‌کنند، دل‌هایشان انکار کننده است و خودشان مستکبرند). بنابراین مقابله با مستکبران به مفهوم درگیری همیشگی پیروان حق با پیروان باطل در چهره‌های گوناگون آن است. چهره‌هایی که تجلی بزرگ بینی و تکبر و آنانیت است. قرآن کریم از آنان با اسامی مختلفی به اعتبار صفتی که در ایشان ظهور یافته نام برده است که همه پیروان شیطانند زیرا او رأس مستکبران و پیشوا و بزرگ ایشان است.

پیشوای مستکبران

بنیانگذار استکبار و آغاز کننده خودبینی و خودخواهی ابلیس بود. او که موجودی از جنس جن بود، [۱۸] به سبب عبادت طولانی‌اش در ردیف فرشتگان قرار گرفته بود، [۱۹] اما چون دچار استکبار شد «رجم»، «لعن» و «طرد» گردید. انانیتش باعث شد که فرمان الهی را عصیان کند و آدم را که «مُعَلَّم به همه اسماء الهی» [۲۰] بود و از این رو شایسته سجده بود، سجده نکند. «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین». [۲۱]. و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده برید، پس سجده بردند جز ابلیس، سرفراپید و استکبار ورزید و از کافران شد. برای روشن شدن علت سرپیچی ابلیس از سجده بر آدم، خداوند مکالمه‌ای را مطرح می‌سازد تا جایگاه ابلیس و شیاطین و ماهیت آنان روشن شود: «قال: ما منعک الا تسجد اذ امرتک؟ قال: انا خیر منه». [۲۲]. فرمود: چون فرمان دادم به تو که سجده کنی، چه چیز تو را از سجده کردن بازداشت؟ گفت: من بهتر از او هستم. چرا ابلیس چنین ادعایی کرد و به چه دلیل خود را از آدم بهتر دانست؟ در ادامه آیه آمده است: «خلقتنی من نار و خلقته من

طین.» [۲۳] (چون مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی). مطلب در خور دقت و توجه د راینجا آن است که خداوند فرمود چرا «امر» مرا استجابت نکردی؟ چرا وقتی من «فرمان» دادم سجده کنی، نکردی؟ مسأله «امر» خدا بود و «امتثال امر» او. خداوند نپرسید که آیا تو بهتر از آدم هستی یا پست تر. فرمود چرا امر مرا امتثال نکردی اما ابلیس به برتری خود به سبب جنس خود دلیل آورد. خداوند فرموده بود چرا آدم را سجده نکردی تا او چنین دلیلی بیاورد. تکیه کلام بر «امر خدا» بود نه چیز دیگر. یعنی در ابلیس چیزی پنهان بود که در این مرحله ظهور یافت: «انا» (من). یعنی ابلیس در برابر خداوند برای خود یک نحوه استقلالی قائل بود. در پاسخ پرسش خداوند، خود را مطرح ساخت. خداوند که می‌دانست او از آتش است و آدم از گل. بنابراین نافرمانی او، نافرمانی از «امر خدا» بود و از این رو فرمود: «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس كان من الجن ففسق عن امر ربه.» [۲۴] (و چون به فرشتگان گفتیم به آدم سجده برید، سجده بردند مگر ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش خارج شد). بنابراین ابلیس بر خدا کبر ورزید نه بر آدم. البته از ظاهر گفتار ابلیس چنین بر می‌آید که می‌خواسته بر آدم تکبر بورزد لکن با توجه به سابقه‌ای که از داستان خلافت آدم داشت و اینکه خداوند او را به خود اختصاص داده است و خلیفه خویش در زمین معرفی کرده: «انی جاعل فی الارض خلیفه» [۲۵] و اینکه او شریفترین موجودات است و حامل نفخه روح الهی: «و نفخت فیه من روحی» [۲۶] و نیز اینکه شنیده بود خداوند درباره خلقت آدم فرموده است: «خلقت بیدی» [۲۷] و با وجود این زیر بار نرفت و سرپیچی کرد روشن می‌شود که وی در مقام استکبار بر خداوند بوده است نه آدم، شاهد دیگر این حقیقت آن است که اگر وی در مقام تکبر بر آدم بود جا داشت خدای تعالی در آیه ۵۰ سوره کهف بفرماید: «کان من الجن فاستنکف عن الخضوع لادم» (چون از طایفه جن بود از خضوع در برابر آدم استنکاف کرد)، حال آنکه فرمود: «فسق عن امر ربه» (از امر پروردگارش خارج شد) بنابراین استکبار او از سر انانیت در برابر خدا بود. [۲۸] امیر مؤمنان (ع) در این باره فرموده است: «الحمد لله الذی لبس العز و الکبریاء واختارهما لنفسه دون خلقه، و جعلهما حمی و حرما علی غیره و اصطفاهما لجلاله. و جعل اللعنه علی من نازعه فیهما من عباده. ثم اختبر بذلک ملائکته المقربین لیمیز المتواضعین منهم من المستکبرین. فقال سبحانه و هو العالم بمضمرة القلوب، و محجوبات الغیوب: «انّی خالق بشرأ من طین فاذا سوّيته و نفخت فیه من روحی ففعلوا له ساجدین. فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس.» [۲۹] اعتراضه الحمیة فافتخر علی آدم بخلق و تعصب علیه لا صله. فعّدوا لله امام المتعصّبین و سلف المستکبرین الذی وضع اساس العصبیة و نازع الله رداء الجبریة و ادّرع لباس التعزّز و خلع قناع التذلل.» [۳۰]. سپاس ویژه خداوندی است که لباس عزت و کبریا را پوشیده و این دو را ویژه خویش - نه مخلوقش - قرار داده و آن را حد و مرز بین خویش و دیگران گردانیده، عزت و کبریا را به خاطر جلالت و بزرگیش برای خود انتخاب کرده است. آن کس که در این دو با وی به منازعه و ستیز برخیزد از رحمت خویش به دورش داشته است؛ و بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان از متکبران ممتاز گردند و با اینکه از تمام آنچه در دلهاست و از اسرار نهان آگاه است، به آنها فرمود: «من بشری را از گل و خاک می‌آفرینم، آن گاه که آفرینش او را به پایان رساندم و جان در او دمیدم، او را سجده کنید. فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس» که نخوت و غیرت نابجا وی را گرفت و بر آدم به خاطر خلقت خویش فخر فروشی کرد و به خاطر آفرینش خود در برابر آدم تعصب پیشه ساخت. این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سر سلسله متکبران است که اساس تعصب را پی‌ریزی کرد و با خداوند در ردای جبروتی به ستیز و منازعه پرداخت و لباس بزرگی را به تن پوشانید و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذارد. عزت و کبریا مختص حضرت حق است: «هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون.» [۳۱] (او خدایی است که معبودی جز او نیست، فرمانروای منزّه بری از نقص ایمنی بخش سیطره‌دار مقتدر به قهر گرداننده بس عظیم، برتر آمد خداوند از آنچه با وی انباز گیرند) هیچ موجودی غیر از خداوند دارای کبریا و عزت نیست و خداوند این صفات را خاص خویش گرفته است: «وله الکبریاء فی السماوات والارض و هو العزیز الحکیم.» [۳۲] (و در آسمانها و زمین کبریا و بزرگی او راست و او مقتدر

حکیم است). خداوند اجازه نداده است که موجودی این صفات را به خود ببندد، چنانکه در حدیثی قدسی از رسول خدا (ص) نقل شده است: «العز ازاری و الکبریاء ردائی، من نازعنی فیهما عذبه.» [۳۳]. عزت و کبریا مختص من است که هر کس در آن دو با من منازعه کند به عذابش کشم. عزت بتمامه نزد خداست و هر کس خواهان عزت است باید از خدا بخواهد و هیچ موجودی بالذات دارای عزت نیست. [۳۴] خداوند کبیر و متعال است و کبریای او به حق؛ و تکبر به معنای ظهور با کبریاست، چه اینکه متکبر فی نفسه دارای آن باشد مانند خدای سبحان که در این صورت تکبرش تکبر حق است، و یا نداشته باشد و صرفاً از سر غرور مدعی آن شود که تکبرش تکبر باطل و مذموم است مانند تکبر غیر خدا. اما استکبار به معنای طلب بزرگی است و لازمه طلب کردن، نداشتن است و کسی که استکبار می‌کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگری بزرگتر بداند و استکبار همیشه مذموم است. تکبر در هر جا که اطلاق شود مذموم نیست، بلکه در غیر خدا مذموم است، اما استکبار چه استکبار شخص نسبت به مخلوقی باشد و چه استکبار به خالق مذموم است. اگر استکبار به مخلوق باشد از این جهت مذموم است که آن فرد و کسی که وی بر او استکبار می‌کند هر دو در فقر و احتیاج مساویند و هیچیک از آن دو مالک نفع و ضرر خویش نیست. بنابراین استکبار یکی بر دیگری خارج شدن از حد خویش و تجاوز از شأن خویش است و این خود ستم و طغیان است. و اگر استکبار مخلوق به خالق باشد از این رو مذموم است کهج با فرض استقلال و غنای ذاتی تحقق نمی‌پذیرد و چنین فرضی همانا غفلت ورزیدن از مقام پروردگار است، زیرا نسبت بین بنده و پروردگارش نسبت ذلت و عزت، و فقر و غناست. مادام که آدمی از این نسبت غافل نباشد و از مشاهده مقام پروردگارش غفلت نور زد هرگز استکبار بر خدای خود را تعقل هم نمی‌کند تا چه رسد به اینکه آن را باور کند زیرا کوچک و فرو دست در برابر بزرگ و متعالی همواره خود را ذلیل و او را کبیر می‌بیند و دیگر ممکن نیست برای نفس خود کبریا و عزتی احساس کند مگر اینکه دچار غفلت و بیخودی شود. و وقتی کبریا و علو مخصوص خدای تعالی شد بستن آن به خود نوعی یاغیگری در برابر پروردگار و غصب مقام او و استکبار بر اوست و این همان استکبار به حب ذات است و در پی آن استکبار به حسب عمل است به اینکه امر خدا را اطاعت نکند و از آنچه نهی کرده است دست بردارد. چنین کسی مادام که برای خود در قبال اراده الهی اراده‌ای مستقل و مغایر اراده خدا قائل نباشد، هرگز به خود اجازه مخالفت امر و نهی او را نمی‌دهد. [۳۵] از این روست که در کلمات پیشوایان حق با تأکید فراوان نسبت به آن پرهیز داده شده است. اسماعیل بن جابر روایت کرده است که امام صادق (ع) نامه‌ای به اصحاب خود مرقوم داشت و به آنها دستور داد که آن را به یکدیگر درس دهند و در آن دقت کنند و آن را از یاد نبرند و بدان عمل کنند. آنها نیز آن نامه را در محل نمازهای خود در خانه‌هایشان نگهداری می‌کردند و پس از فراغت از نماز در آن می‌نگریستند. از جمله مسائلی که در این نامه گرانقدر آمده پرهیز از تکبر است: «و ایاکم و العظمه و الکبر، فان الکبر رداء الله عزوجل، فمن نازع الله رداءه قصمه الله و اذله یوم القیامه.» [۳۶]. از بزرگ منشی و کبر دوری کنید زیرا بزرگی خاص خدای عزوجل است و هر کس در این باره با خداوند به ستیزه برخیزد خداوند او را درهم شکند و در روز واپسین خوارش سازد.

پرهیز از تاسی به پیشوای مستکبران

انسان به محض اینکه فقر و ذلت و فرو دستی خود در برابر حق را فراموش می‌کند و غنا و عزت و کبریا به خود می‌بندد از حقیقت خود خارج می‌شود، زیرا فراموش می‌کند که غنا و عزت و کبریا برای خداست و همه چیز از اوست. از خود تصویری پیدا می‌کند که او نیست. یعنی با فراموش کردن خداوند و اسماء و صفات او خود را فراموش می‌کند و به محض ظهور این حالت سقوط و هبوط حاصل می‌شود همان گونه که بر پیشوای مستکبران رفت: «فاخرج انک من الصاغرین.» [۳۷]. پس خارج شو (از این مقام) که تو از خوار شدگانی. او به محض تکبر و آنانیت از مقام تسبیح و تقدیس اخراج شد. حقارت حقیقی ملازم بزرگ بینی است. کسی تا حقیر و ذلیل نباشد، بزرگ منشی و گردنکشی نمی‌کند. از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «ما من رجل تکبر او تعجر الا

لذلة وجدها فی نفسه» [۳۸]. هیچ انسانی دچار تکبر یا ستمگری و خشونت نمی‌شود مگر به سبب پستی و حقارتی که در نفس خویش احساس می‌کند. آنچه بر سر پیشوای مستکبران رفت درس خوبی است تا فرزندان آدم به آن راه نروند و به همان سرنوشت دچار نشوند. آیا نمی‌بینید که خداوند چگونه او را به سبب بزرگ منشی و برتر بینی‌اش کوچک شمرد و خوار کرد؟ «الا ترون کیف صغره الله بتكبره و وضعه بترفعه فجعله فی الدنيا مدحوراً و اعد له فی الاخرة سعيراً؟» [۳۹]. مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه او را به واسطه تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد و در اثر بلند پروازیش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا براند و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش آماده کرد. سرگذشت ابلیس با آن همه بندگی، سرمشق خوبی است برای آنان که اهل پند گرفتن باشند. امیر بیان علی (ع) در این باره چنین موعظه می‌کند: «پس، از آنچه خداوند با شیطان کرد پند گیرید که کردار طولانی و کوششهای فراوان او را (به سبب تکبرش) بی ثمر ساخت. او خداوند را شش هزار سال عبادت کرد که معلوم نیست از سالهای دنیاست یا از سالهای آخرت. اما با ساعتی تکبر همه را نابود ساخت. پس چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان معصیت را انجام دهد ولی ایمن بماند؛ نه، هرگز چنین نخواهد بود! خداوند هیچگاه انسانی را به خاطر عملی داخل بهشت نمی‌کند که در اثر همان کار فرشته‌ای را از آن بیرون کرده باشد. فرمان او درباره اهل آسمانها و زمین یکی است و بین خدا و احدی از مخلوقاتش دوستی خاصی برقرار نیست تا به خاطر آن مرزهایی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است مباح سازد». [۴۰]. ابلیس پس از رانده شدن از درگاه الهی به سبب نافرمانی خویش همه همت خود را بر آن قرار داد تا فرزندان آدم را به همان راهی کشد که خود رفت. او از خداوند مهلت خواست و خداوند این مهلت را به او داد تا آزمایش، کامل شود. [۴۱] او به عزت خداوند سوگند یاد کرد که همه را فریب دهد جز بندگان مخلص خدا را که هیچ راهی بر آنان نیست، [۴۲] و خداوند فرمود که او بر هیچیک از بندگانش سلطه‌ای ندارد مگر آن که خود بخواهد و غوایت پیشه کند؛ [۴۳] آن گاه ابلیس نقش غوایت ثانوی را دارد که البته غوایت اولی به دست خود انسان است و این غوایت جز انانیت و حب نفس و تکبر نیست. ابلیس از همه سو آدمی را وسوسه می‌کند تا امیال خفته او را بیدار و گرایش فطری انسان به کمال مطلق و میل به جاودانگی و سلطه فناناپذیر او را که در عمق جاننش است در مسیر بیراهه کشد و او را مبتلا- به همان بیماری کند که خود گرفتارش شد. امیر مؤمنان علی (ع) در این باره هشدار می‌دهد: «ای بندگان خدا از این دشمن خداوند بر حذر باشید! نکند شما را به بیماری خودش (یعنی تکبر) مبتلا سازد. و با ندای خود شما را به حرکت وادارد و به وسیله لشکرهای سواره و پیاده‌اش شما را جلب کند. به جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چله کمان گذاشته، و آن را با قدرت و فشار تا سرحد توانایی کشیده و از نزدیکترین مکان به سوی شما پرتاب کرده است. (آری او چنین) گفته: «پروردگارا! به سبب آنکه مرا اغوا کردی زرق و برق زندگی (دنیا) را در چشم آنها جلوه می‌دهم و همه را اغوا خواهم کرد»، (او) تیری در تاریکی به سوی هدفی دور انداخت و گمانی نابجا برد ولی فرزندان نخوت و برادران تعصب و سواران مرکب کبر و جهالت عملاً او را تصدیق کردند تا آنجا که افراد سرکش شما فرمانبردار او شدند و طمع وی در شما استوار و آنچه پوشیده و نهان بود پدیدار گردید و حکومتش بر شما قوت یافت و با سپاه خویش به شما حمله آورد. پس شما را مقهور و خوار ساختند و به ورطه هلاکت در انداختند و به آسیبهای سخت پایمالتان کردند که گویی نیزه در دیده‌هایتان فرو بردند و گلوهاشان را بریدند و بینی‌هاشان را خرد گردانیدند برای اینکه هلاکتان سازند و مهارتان کرده، به آتش آماده دوزخ کشند. بنابراین ابلیس بزرگترین مشکل برای دینتان و زینبارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست. (او خطرناکتر) از کسانی است که دشمن سرسخت آنانید و برای درهم شکستشان کمر بسته‌اید. آتش خشم خویش را در برابر او به کار اندازید و ارتباط خود را با وی قطع کنید. به خدا سوگند او بر اصل شما فخر کرد و گوهرتان را پست‌تر از گوهر خود شمرد و بر تبارتان حمله آورد و سوارانش را بر شما تازاند و با پیادگانش راه راست را بر شما مسدود گرداند. در هر کجا شما را بیابند صید می‌کنند و دست‌هاشان را می‌برند. نه می‌توانید با حيله و نقشه آنها را منع کنید و نه با سوگند و قسم. زیرا کمینگاه آنها جایگاهی ذلت آور، چنبره‌ای تنگ و

عرصه مرگ و جولانگاه بلاست. بنابراین شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را که در قلب دارید خاموش سازید که این نخوت و تعصب ناروا در مسلمانان از القائنات، نازیدنها، انگیزته‌ها و وسوسه‌های شیطان است. تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تکبر و خود پسندی را زیر پا افکنید و رشته خود برتر بینی را از گردن نهید و افتادگی را سنگر میان خود و دشمنانتان یعنی ابلیس و سپاهیانش برگزینید زیرا او از هر گروهی لشکرها و یاوران و پیادگان و سواران دارد. همچون (قابیل) نباشید که بر برادر خود تکبر ورزید، و خدا او را هیچ برتری نداده بود؛ اما او خود را بزرگ پنداشت، چون حسد وی را به دشمنی (برادر) واداشت، حمیت، آتش در دل او افروخت و شیطان باد کبر و غرور در دماغش دمید، و خدا کیفر او را پشیمانی داد و گناه قاتلان تا روز قیامت را در گردن او نهاد.» [۴۴]. تاریخ بشر همواره آلوده به چنین صحنه‌هایی شده است هجوم قبیلیان بر هابیلیان چیزی جز جلوه‌گری تکبر و استکبار نبوده است. (فان الله الله فی کبر الحمیة و فخر الجاهلیة! فانه ملاقح الشنان، و منافخ الشیطان التی خدع بها الامم الماضیة و القرون الخالیة. حتی اعنقوا فی حنادس جهالته و مهاوی ضلالته، ذللاً عن سیاقه، سلسلاً فی قیاده امرا تشابهت القلوب فیه، و تتابعت القرون علیه، و کبراً تضایقت الصدور به.) [۴۵]. خدا را! خدا را! پرهیزید از بزرگی فروختن از روی حمیت، و تفاخر به روش جاهلیت! که آن مرکز پرورش کینه و جایگاه وسوسه‌های شیطان است که بدان امتهای پیشین و مردمان را در روزگاران دیرین فریفت تا آنجا که در تاریکیهای نادانی فرو رفتند و در گودالهای هلاکت سقوط کردند و به سهولت و آسانی در آنجا که می‌خواست کشانیده شدند. کبر و نخوت و عصیبت امری است که قلبها در داشتن آنها با هم شبیهند و سالیان از پس سالیان در پی آن روانند کبر و غرور در دل افراد به قدری است که سینه‌ها از آن به تنگی گراییده است. برای نجات از این وادی هلاکت و تباهی نه تنها از کبر و نخوت باید پرهیز کرد که از پیروی بزرگان متکبر و راهبران مستکبر باید سخت بر حذر بود که آنان اساس گمراهی و تباهی اند. «الا فالحذر الحذر من طاعة ساداتکم و کبرائکم! الذین تکبروا عن حسبهم و ترفعوا فوق نسبهم و القوا الهجینة علی ربهم، و جاهدوا الله علی ما صنع بهم، مکابرة لقضائه و مغالبتة لالائه. فانهم قواعد اساس العصیة، و دعائم ارکان الفتنة و سیوف عتراء الجاهلیة.» [۴۶]. هان بترسید! بترسید! از پیروی مهتران و بزرگانتان. همانها که به واسطه موقعیت خود تکبر می‌فروشدند همانها که خویشان را بالاتر از نسب خود می‌شمارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می‌دهند. آنان به انکار نعمتهای خدا برخاستند تا با قضایش ستیز کنند و نعمتهایش را نادیده گیرند. آنان پی و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تفاخر جاهلیتند. آنچه بر مستکبران و پیروان ابلیس آمد درس خوبی است اگر چشم بینا و گوش شنوایی باشد: «فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرین من قبلکم من بأس الله و صولاته، و وقائعه، و مثلاته؛ و اتعظوا بمثاوی خدودهم، و مصارع جنوبهم، و استعیذوا بالله من لواقح الکبر کما تستعیذونه من طوارق الدهر.» [۴۷]. پس عبرت گیرید از آنچه به مستکبران پیش از شما رسید، از عذاب خدا و سختگیری‌های او و خواری و کيفرهای او؛ و عبرت گیرید از تیره‌خاکی که رخساره‌هاشان بر آن نهاده است و زمینهای (نمناک) که پهلوهاشان بر آن افتاده است؛ و به خدا پناه برید از کبر که (در سینه‌ها) زاید، چنانکه بدو پناه می‌برید از بلاهای روزگار که پیش آید. خداوند به هیچکس اجازه تکبر ورزیدن نداده است. هر که را به خود نزدیک کرده است، فروتنی‌اش افزون ساخته است. آن را که در درونش ذره‌ای از تکبر است به ساحت کبریای حق راهی نیست. «فلورخص الله فی الکبر لاحد من عباده لرخص فیه لخاصة انبیائه و اولیائه؛ ولکنه سجانة کره الیهم التکابر، و رضی لهم التواضع؛ فألصقوا بالارض خدودهم، و عفرُوا فی التراب و جوههم؛ و خفضوا أجنحتهم للمؤمنین و کانوا قوماً مستضعفین.» [۴۸]. اگر خداوند به کسی اجازه تکبر ورزیدن می‌داد، بیقین در مرحله نخست آن را مخصوص پیامبران و اولیای خود می‌ساخت، اما خداوند تکبر و خودبرتر بینی را برای همه آنها منفور شمرده است و تواضع و فروتنی را برایشان پسندیده. آنها گونه‌ها را بر زمین می‌گذارند و چهره‌های را بر خاک می‌ساییدند، و برابر مؤمنان فروتنی می‌کردند (و پر و بال خویش را برای آنها می‌گستراندند) و خود مردمانی مستضعف بودند. آری، همه پیامبران گزیده خداوند و دوستان او مستضعف بوده‌اند و پاک از هر گونه خوی استکبار و رسالت آنان مقابله با آن بوده است.

مقابله با خوی استکبار

اساس مقابله با مستکبران، مقابله با خوی استکبار است. آزاد کردن انسان از اسارت خود. آزادی از آن نگاه آلوده‌ای که انسان به عالم می‌کند و تصور باطلی که از خویش دارد و توهمی که دچارش است. به بیان امیر مؤمنان (ع): «ما لابن آدم والفخر: أوله نطفة و آخره جيفة و لا یرزق نفسه ولا یدفع حتفه.» [۴۹]. انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز نطفه بود و سرانجام مرداری است. نه می‌تواند به خود روزی دهد و نه مرگ را از خود براند. آغاز و انجام انسان این است، پس چه جای خودبینی است؟ خدای تعالی به شدیدترین عبارات انسان متصف به خوی استکبار و تکبر را نکوهش کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «قتل الانسان ما أكفره! من ای شیء خلقه؟ من نطفة خلقه فقدره. ثم السبیل یرسه. ثم اماته فأقبره. ثم اذا شاء أنشره. کلاً لما یقض ما أمره» [۵۰]. نگو نسا را باد آدمی که چه ناسپاس و کافر پیشه است! از چه چیز، آفریدگار او را آفرید؟ از نطفه‌ای آفریدش پس اندازه دادش سپس به راه راست روانه‌اش کرد آن گاه بمیرانیدش و بعد او را در گور کرد آن گاه وقتی که خواهد او را برانگیزد. برآستی که آنچه را خدا به او فرمود هنوز انجام نداده است. در اینجا انسان مستکبر کافر پیشه، نفرین و از خوی او اظهار شگفتی شده است. بدیهی است که نه نفرین و نه شگفتی برای پروردگار معنی ندارد ولی قرآن کریم با روش محاوره مردم با آنها سخن می‌گوید. نفرین خداوند برای نشان دادن خشم شدید الهی و مغضوب و ملعون و مستوجب عذاب بودن است و همچنین شگفتی در قرآن به این معنی است که این مورد جای شگفتی دارد. [۵۱] انسانی که مالک چیزی از آفرینش خود نیست و از نطفه‌ای بی مقدار آفریده شده و سپس اندازه یافته و آن گاه راه را برایش آسان ساخته است و در آخر هم اوست که وی را می‌میراند و به قبر اندر می‌کند و هر وقت بخواهد دوباره زنده‌اش می‌کند، به چه چیز خود می‌بالد؟ [۵۲] چه موجب می‌شود که فرمان الهی را نبرد و به هدایت او مهتدی نشود؟ خدا بکشد این انسانی را که به سبب نگاه کج، خویش، خود را بزرگ می‌پندارد و پیروی هواهایش دچار غفلت و استکبارش می‌کند. انسان چه اصراری بر کفران و پوشاندن حق صریح دارد؟ به همین سبب است که خداوند او را چنین سخت نفرین کرده و شگفتی عمل تباه او را بیان فرموده است. به بیان زمخشری، خداوند چنین انسانی را با نفرینی که در اصطلاح عرب از هر نفرین دیگر شنیع‌تر است مذمت کرده است. زیرا کشته شدن که فرمود «قتل الانسان»، بزرگترین شذائت دنیایی و رسواییهای آن است و جمله «ما اکفره» شگفتی از افراط انسان در کفران نعمت خداوند است و این دو جمله در نهایت اختصار خشن‌ترین نفرینی است که به گوش عرب خورده و تندترین و غلیظ‌ترین سبک بیان و پر دلالت‌ترین کلام بر سخط و خشم گوینده است و از این دو جمله با همه تقابری که در دو طرف آن است هیچ کلامی در مذمت دامنه‌دارتر از آن دیده نشده است و هیچ کلامی جامع‌تر از آن در ملامت یافت نمی‌شود. [۵۳]. انسان از چه چیز آفریده شده است که به خود اجازه طغیان و استکبار می‌دهد؟ کفر پیشگی و استکبار انسان هیچ دلیل و منشأ ندارد زیرا انسان نه در ابتدا چیز قابل توجهی بود و نه در انتهای خود چیزی خواهد بود و در این میان نیز مالک هیچ چیز خود نیست چیزی از آفرینش و تدبیر امور زندگی و مرگ و بعثت خویش را مالک نیست. پس هیچ جایی برای تکبر و استکبار نیست و باید این احساس و خوی سرکوب و محو شود. در صدر سوره شریفه عبس که برخی آیات آن یادآوری شد، خداوند با بیان یک نمونه رفتاری، مسلمانان را از این خوی پرهیز می‌دهد و می‌فرماید: «عبس و تولی. أن جاءه الأعمی. و ما یدریک لعله یرزکی. أو یدکر فتنفعه الذکری أما من استغنی. فأنت له تصدی. و ما علیک ألا یرزکی. و أما من جاءک یسعی. و هو یخشی. فأنت عنه تلهی. کلاً انّها تذکره فمن شاء ذکره. فی صحف مکرّمه. مرفوعه مطهّره. بأیدی سفره. کرام برره.» [۵۴]. چهره درهم کشید و روی به دیگر سو آورد برای اینکه آن نابینا پیشش آمد. و چه دانی؟ شاید او پاکی پذیرد یا پند (قرآن) بشنود یا متذکر شده، پند (قرآن) او را سود دهد. اما کسی که توانگری کرد و خود را بی نیاز (از پند قرآن) پنداشت توبه او می‌پردازد با آنکه باکی بر تو نیست که او پاکی نپذیرد. و اما آن که پیش تو آمده می‌کوشد (در طلب حق) در حالی که می‌ترسد تو از او منصرف گشته به دیگری مشغول

می‌شوی. باز ایست، بی گمان آن آیات یادآوری و پند است. پس هر که خواست، آن را یاد گیرد. (آن قرآن) در نامه‌های گرامی داشته بلند مرتبه پاک داشته (از دروغ و باطل) به دست نویسندگان و پیام آورانی بزرگوار نیکوکار است. در این آیات کسانی که ثروتمندان و مترفان را بر ضعیفان و مسکینان با ایمان مقدم می‌دارند و اهل دنیا را احترام می‌کنند و اهل آخرت را خوار می‌شمارند مورد عتاب شدیدی قرار گرفته‌اند، بویژه آنکه دو آیه اول در سیاق غایب آمده که می‌فهماند خداوند از آن کسان روی گردانیده و رو در رو با آنان سخن نگفته است و دو آیه آن در سیاق مخاطب آمده که توییخ در مخاطبه حضوری بیشتر است و حجت و استدلال هم وقتی رخ به رخ گفته شود الزام آورتر است آن هم بعد از روی گردانی و مخصوصاً با سرکوبی خود خدا و بدون واسطه غیر [۵۵] و بدین ترتیب بی‌اعتنایی به محرومان و ضعیفان مؤمن و اعتنا به مستکبران و معرضان از حق محکوم شده است. علامه طباطبایی (ره) در بحث روایی خود در این باره آورده است: «در تفسیر مجمع البیان آمده است که برخی گفته‌اند این آیات درباره عبدالله بن ام مکتوم نازل شده است و ماجرا چنین بوده که روزی وی بر رسول خدا (ص) وارد شد در حالی که آن حضرت با عتبۀ بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و اُبی و اُمیۀ بن خلف صحبت می‌کرد و ایشان را به توحید دعوت می‌کرد با این امید که به اسلام ایمان آرند. عبدالله بن ام مکتوم وارد مجلس شد و عرض کرد: ای رسول خدا از آنچه خداوند به تو آموخته است برایم بخوان و به من بیاموز (و چون نابینا بود) چند بار آن حضرت را صدا زد و سخن خود را تکرار کرد و متوجه نبود که پیامبر با آن چند نفر مشغول صحبت است و تکرار او باعث شد که کراهت و ناراحتی در سیمای آن حضرت آشکار شد زیرا ابن ام مکتوم کلام آن حضرت را قطع می‌کرد و پیامبر در دل خود با خویش می‌گفت: اکنون این چند نفر که از بزرگان قریش هستند می‌گویند پیروان او همه از قبیل ابن ام مکتوم یا کورند و یا برده، لذا از او روی گردانید و رو به بزرگان قریش کرد و در اینجا بود که این آیات در عتاب و سرزنش آن حضرت نازل شد و از آن به بعد رسول خدا همواره ابن ام مکتوم را احترام می‌کرد و هر گاه به او بر می‌خورد می‌فرمود: آفرین به کسی که خدای تعالی به خاطر او مرا عتاب فرمود و آن گاه می‌پرسید: آیا کاری و حاجتی داری؟ و دوبار او را جانشین خود در مدینه قرار داد و به جنگ رفت. سیوطی در تفسیر الدر المنثور این داستان را از عایشه و انس و ابن عباس با مختصر اختلافی نقل کرده است و آنچه طبرسی در مجمع البیان آورده خلاصه همان روایات است. سخن سید مرتضی در این باره صحیح است که می‌گوید: در ظاهر آیات دلالتی بر توجه آن به پیامبر نیست بلکه خبر محض است که معلوم نگشته به چه کسی مربوط است، حتی در این آیات شواهدی هست که می‌فهماند مقصود از آن، غیر پیامبر است زیرا روی درهم کشیدن و عبوس کردن در برابر دشمنان مخالف از صفات پیامبر نیست تا چه رسد به مؤمنان خواهان رستگاری؛ آن گاه توصیف به اینکه به توانگران و مالداران روی آورده و از مردم بینوا اعراض کرده شباهتی به اخلاق کریمه آن بزرگوار ندارد. و با اینکه خود خدای تعالی خُلق آن حضرت را عظیم شمرده و قبل از نزول سوره مورد بحث، در سوره «ن» که به اتفاق روایات وارده در ترتیب نزول سوره‌های قرآن، بعد از سوره «اقرء باسم ربک» نازل شده است فرموده: «و اِتَّك لَعَلی خَلق عظیم». چگونه معقول و ممکن است که در ابتدای بعثتش خُلقی عظیم - آن هم به طور مطلق - داشته باشد و خدای تعالی او را به طور مطلق با این صفت بستاید، سپس برگردد و به خاطر پاره‌ای اعمال خُلقی او را مورد نکوهش و عتاب قرار دهد و چنین خلق ناپسندی را به او نسبت دهد که تو به توانگران متمایل هستی هر چند که کافر باشند و برای به دست آوردن دل آنان از فقیران روی می‌گردانی هر چند که مؤمن و خواهان رستگاری باشند؟! علاوه بر همه اینها مگر خدای تعالی در یکی از سوره‌های مکی یعنی در سوره شعراء به آن حضرت نفرموده بود: «و اُنذر عشیرتک الاقربین و اخفض جناحک لمن اَتبعک من المؤمنین». [۵۶] (و نزدیکترین خویشاوندان را بیم ده و پر و بال تواضع و مهربانی پیش پای مؤمنانی که از تو پیروی کردند بگستران) که در اینجا خداوند به آن حضرت فرمان داده است که پر و بال تواضع و مهربانی پیش پای مؤمنان (هر چند که بیگانه باشند) بگستراند؛ و اتفاقاً این آیه در سیاق کلام «و اُنذر عشیرتک الاقربین» است که در اوایل دعوت نازل شده. از این هم که بگذریم مگر به آن حضرت نفرموده بود: «لا تمدن عینک الی

ما متعنا به أزواجاً منهم ولا- تحزن عليهم و اخفض جناحك للمؤمنين». [۵۷] (دیدگانت را بر روی آنچه اصنافی از ایشان را بدان برخوردار کریم و امگشا و بر ایشان اندوه مخور، و پر و بال تواضع و مهربانی خویش برای مؤمنان فرو گستران) پس چگونه ممکن است در سوره حجر که در اول دعوت علنی اسلام نازل شده به آن حضرت دستور دهد اعتنایی به زرق و برق زندگی دنیاداران نکند و در عوض در مقابل مؤمنان تواضع کند، و در همین سوره و در همین سیاق او را مأمور سازد که از مشرکان اعراض کند، و بفرماید: «فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين» [۵۸]، آن گاه خبر دهد که آن حضرت به جای اعراض از مشرکان از مؤمنان اعراض کرده و به جای تواضع در برابر مؤمنان در برابر مشرکان تواضع کرده است؟! علاوه بر اینکه زشتی عمل یاد شده چیزی است که عقل به زشتی آن حکم می‌کند و هر عاطلی از آن متنفر است (تا چه رسد به خاتم انبیا که رحمتی است برای همه عالمیان) و چنین قبیح عقلی احتیاج به نهی لفظی ندارد، زیرا؛ هر عاقلی تشخیص می‌دهد که دارایی و ثروت به هیچ وجه ملاک فضیلت نیست و ترجیح دادن جانب یک ثروتمند به خاطر ثروتش بر جانب فقیر، و دل او را به دست آوردن، و هب این رو ترش کردن رفتاری زشت و ناستوده است». [۵۹]. تکبر در هر لباسی که ظهور کند قبیح است. خوی تکبر و بی نیازی و دنیاطلبی قلب را می‌میراند و انسان را به قالبی تهی مبدل می‌سازد. از همین روست که در کلام نبوی وارد شده است: «ایاکم و مجالسۃ الموتی. قیل یا رسول الله من الموتی؟ قال: کلّ غنی أطغاه غناه». [۶۰]. پرهیزید از همنشینی با مردگان! عرض شد ای رسول خدا مردگان کیستند؟ فرمود: هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وادارد. وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست [۶۱]. آنان که خوی استکبار وجودشان را می‌گیرد مرده‌های زنده‌اند و هیچ خویی چون استکبار انسان را پلید نمی‌سازد و حیوانیت او را در اوج به پرواز در نمی‌آورد. ذره‌ای از چرک استکبار چنان کند که هیچ چرکی چون آن بیمار نکند. این خوی مانند آتشی است که خرمن وجود را به آتش می‌کشد. به همین سبب از رسول خدا (ص) روایت شده است: «لا- یدخل الجنة من كان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر». [۶۲]. هر که به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد به بهشت نمی‌رود. نمودهای تکبر رفتاری بسیار است و در هر جلوه و چهره‌اش نمودی است از آتش جهنم. از امیر مؤمنان (ع) وارد شده است: «من اراد أن ینظرالی رجل من اهل النار فلینظر الی رجل قاعد و بین یدیه قوم قیام». [۶۳]. هر که خواهد مردی از اهل آتش (جهنم) را ببیند، به کسی نگاه کند که نشسته است و عده‌ای در برابر او ایستاده‌اند. برای نجات از این آتش و مقابله با خوی استکبار باید سببهای آن ریشه کن و شاخه‌های درخت تفاخر درهم شکسته شود و از جوانه زدن کبر و خودپسندی جلوگیری کرد و به ارزشهای حقیقی میدان رشد و ظهور داد. «انظروا الی ما فی هذه الأفعال من قمع نواجم الفخر، و قدع طوالع الکبر! و لقد نظرت فما وجدت أحداً من العالمین یتعصب لشیء من الاشیاء إلا عن علمه تحتل تمویه الجهلاء، أو حجة تلیط بعقول السفهاء غیر کم؛ فانکم تتعصبون لأمر ما یعرف له سبب ولا علمه أما ابلیس فتعصب علی آدم لأصله، و طعن علیه فی خلقته، فقال: انا ناری و أنت طینی. و أما الاغنیاء من مترفة الأمم، فتعصبوا لاثار مواقع النعم، فقالوا: «نحن أكثر اموالاً- و اولاداً و ما نحن بمعذبین» [۶۴] فان كان لا یتد من العصیة فلیکن تعصبکم لمکارم الخصال، و محامد الافعال، و مخاسن الامور، التي تفاضلت فیها المجداء و التجداء من بیوتات العرب و یعاسب القباثل؛ بالاخلاق الرغیبة، و الاحلام العظیمة، و الأخطار الجلیلة، و الآثار المحمودة. فتعصبوا الخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعة للرب، و المعصیة للکبر، و الاخذ بالفضل، و الکف عن البغی، و الإعظام للقتل، و الانصاف للخلق، و الکظم للغیظ و اجتناب الفساد فی الارض». [۶۵]. به آثار این افعال (نماز و روزه و زکات و سجده) بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تفاخر را درهم می‌شکنند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی جلوگیری می‌کنند. من در اعمال و کردار جهانیان نظر افکندم، هیچکس را نیافتم که درباره چیزی تعصب به خرج دهد جز اینکه علتی داشته که حقیقت را بر جاهلان مشتبه ساخته و یا در عقل و اندیشه سفیهان نفوذ نموده. جز شما که درباره چیزی تعصب می‌ورزید که نه سببی دارد و نه علتی؛ اما ابلیس در برابر آدم به خاطر گوهر خود تعصب ورزید و آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از خاک. و اما ثروتمندان عیاش ملتها تعصی بشان به واسطه زر و زیور و دارایی آنهاست

چنانکه خود می‌گفتند: «ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز مجازات نمی‌شویم» و اگر قرار است تعصبی در کار باشد باید به خاطر اخلاق پسندیده، کردارهای نیک، و کارهای خوب باشد؛ همان کردارها و اموری که افراد با شخصیت و شجاعان خاندان عرب و سران قبایل در آنها بر یکدیگر برتری می‌جستند. یعنی اخلاق پسندیده اندیشه‌های بزرگ، مقامهای بلند و آثار ستوده. تعصبات شما برای خصلتهای ارزشمند، حفظ حقوق همسایگان، وفا به پیمانها، اطاعت کردن نیکبها، سرپیچی از تکبر، جود و بخشش داشتن، خودداری از ستم، وحشت از قتل نفس، انصاف درباره مردم، فرو خوردن خشم و دوری و اجتناب از فساد در زمین باشد. برای مقابله با خوی استکبار لازم است نگاه آلوده انسان اصلاح شود و خوی استضعاف ظهور یابد و چون مستضعفان زندگی کرد و مانند آنان معاشرت نمود. پیام آور آزادی از همه اسارتها در این باره به ابوذر (ره) فرمود: «یا اباذر اکثر من یدخل النار المستکبرون فقال رجل: و هل ینجو من الکبر احد یا رسول الله؟ قال: نعم، من لبس الصوف و ركب الحمار و حلب العز و جالس المساکین.» [۶۶]. ای ابوذر بیشتر کسانی که در آتش (جهنم) می‌روند مستکبرانند. فردی عرض کرد: ای رسول خدا آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و الاغ سوار شود و بز دوشد و با مسکینان نشیند. اینها مظاهر جلوه‌های ساده زیستی و پرهیز از تکبر است که اصل آن ثابت و صورت آن در گذشت زمان تغییر می‌یابد. و نیز آن حضرت به ابوذر (ره) وصیت کرد: «یا اباذر من حمل بضاعته فقد بریء من الکبر - یعنی ما بیشتری من السوق.» [۶۷]. ای ابوذر آن که به بازار رود و ما يحتاج خود را خرید کند و خود آن را حمل کند از کبر دور گردد. یا اباذر «من رقع ذیله و خصف نعله و عفر وجهه فقد بریء من الکبر.» [۶۸]. ای ابوذر هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید از کبر دور شود. آن حضرت خود نمونه اعلائی برائت از خوی استکبار و تکبر بود و می‌فرمود: «انما انا عبد آکل فی الارض و البس الصوف و اعقل البعیر و العق اصابعی و اجیب دعوة المملوک، فمن رغب عن سنتی فلیس منی.» [۶۹]. من بنده‌ای هستم که بر زمین غذا می‌خورم و لباس درشت می‌پوشم و شتر را می‌بندم و انگشتان خود را می‌لیسم و چون بنده مملوکی مرا دعوت کند اجابتش می‌کنم، پس هر که سنت و روش مرا ترک کند از من نیست. آن حضرت در رفتار خود با همه جلوه‌های تکبر برخورد می‌کرد و اجازه میدان یافتن به آنها نمی‌داد. وقتی با اصحاب خویش راه می‌پیمود، اصحاب را پیش می‌انداخت و خود در میان آنان راه می‌رفت که در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می‌رود از خدا دور می‌شود. [۷۰]. سیره رسول خدا (ص) جامع جمیع نشانه‌های آزمایش تواضع و فروتنی و برائت از همه افعال و حرکات کبرآمیز بود و سزاوار است که همه مؤمنان به او اقتدا کنند. [۷۱]. ابو سعید خدری روایت کرده است: «انه - صلی الله علیه و آله و سلم - کان یعلف الناضح، و یعقل البعیر، و یقم البیت، و یحلب الشاء، و یخصف النعل، و یرقع الثوب، و یا کل مع خادمه، و یطحن عنه اذا اعی، و یشتری الشیء من السوق، و لا یمنعه الحیاء ان یعلقه بیده او یجعله فی طرف ثوبه و ینقلب الی اهله. یصافح الغنی و الفقیر و الصغیر و الکبیر، و یسلم مبتدئاً علی کل من استقبله من صغیر أو کبیر أَسود او احمر حر او عبد من اهل الصلاة، لیست له حلة لمدخله و لا حلة لمخرجه، لا یشتی من ان یجیب اذا دعی، و ان کان اشعث اغبر، و لا یحقر مادی الیه، و ان لم یجد الا حشف الرقل، لا یرفع غداء لعشاء و لا عشاء لغداء. هین المؤمنة، لین الخلق، کریم الطبیعة، جمیل المعاشرة، طلق الوجه، بساماً من غیر ضحک. محزونا من غیر عبوس، شدیداً فی غیر عنف، متواضعاً فی غیر مذله، جواداً من غیر سرف، رحیماً لکل ذی قربی، قریباً من کل ذمی و مسلم، رقیق القلب، دائم الاطراق، لم یبسم قط من شع، و لا یمدیده الی طمع.» [۷۲]. آن حضرت خود، شتر را علف می‌داد و او را می‌بست و خانه را می‌روفت و گوسفند را می‌دوشید و نعلین خود را پینه می‌کرد و جامه خود را وصله می‌زد و با خدمتکار خویش غذا می‌خورد و چون خادم از دستاس کردن خسته می‌شد او را یاری می‌کرد و از بازار چیزی می‌خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می‌گرفت و به خانه می‌آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست فرا می‌داد و به هر کسی از نماز گزاران که می‌رسید - کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده (ابتدا به سلام می‌کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبار آلوده که او را دعوت می‌کرد از اجابت آن شرمگین نبود و

آنچه را که به آن دعوت می‌کردند حقیر نمی‌شمرد اگر چه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی‌داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی‌گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرمخو و کریم الطبع و نیکو معاشرت و گشاده‌رو و متبسم بود بی‌خنده و اندوهناک بود بی‌ترشروی. در امر دین محکم و استوار بود بی‌درستی متواضع و فروتن بود بی‌مذلت و خواری، بخشنده بود بی‌اسراف، به همه خویشان مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود، پیوسته‌سر به پیش افکنده، هرگز چندان نمی‌خورد که تخمه کند، و هیچگاه دست طمع به چیزی دراز نمی‌کرد.

جهتگیری دین

شأن دین سیر دادن آدمی بدین سوی است. خارج ساختن انسان از ظلمات و سیر او به نور است و این سیر جز با دریدن مانع انانیت و تکبر و استکبار میسر نمی‌شود انسان مادام که خود را ببیند، حق را نمی‌بیند. برای ورود در ساحت حق باید از خود برآید. همینکه خود را ببیند در گنداب خویش فرو رود مگر آنکه به حق آید و بازگشت نماید. داود رقی از امام صادق (ع) روایت کرده است که از جمله سنتهای دین عیسی بن مریم (ع) سیاحت و گردش در شهرها بود. در یکی از گردشها مرد کوتاه قدی که غالباً ملازم عیسی (ع) و از اصحاب آن حضرت بود همراهش شد. چون عیسی به دریا رسید با یقین درست گفت: بسم الله و بر روی آب راه رفت، چون مرد کوتاه قد عیسی را دید که بر آب می‌رود او هم با یقین درست گفت بسم الله و بر آب روانه شد تا به عیسی رسید. آن گاه خودبینی او را گرفت و با خود، گفت: این عیسی روح الله است که بر روی آب می‌رود و من نیز روی آب می‌روم پس او را بر من چه فضیلتی است؟ (چون این به خاطر گذشت) در آب فرو رفت و عیسی را به فریادرسی خواست. عیسی دستش را گرفت و از آب بیرون کشید و به او گفت: ای کوتاه قد! چه گفتی (که در آب فرو رفتی)؟ گفت: من گفتم: این روح الله است که روی آب راه می‌رود و من هم روی آب راه می‌روم و مرا خودبینی گرفت. عیسی (ع) به او فرمود: خود را در جایی گذاشتی که خدایت در آنجا نگذاشته، پس خدا تو را به سبب این گفتار مبغوض داشت. از آنچه گفتی به خدای عزوجل توبه کن. پس توبه کرد و به مرتبه‌ای که خدا برایش قرار داده بود بازگشت. [۷۳]. شأن دین خارج ساختن انسانها و جوامع انسانی از اقسام طغیانها به سوی بندگی محض است. کسی که در طغیان انانیت و مال و قدرت فرو رفته و استکبار وجودش را گرفته است هیچ راهی به ملکوت ندارد و گذشتن شتر از سوراخ سوزن راحت‌تر از گذشتن مستکبر و دلسپرده مال و قدرت از دروازه نجات است. از روح خدا، عیسی مسیح (ع) نقل شده است که فرمود: «بحق اقول لكم ان اكناف السماء لخاليه من الاغنياء، ولدخول جمل في سم الخياط ايسر من دخول غني في الجنة». [۷۴]. برآستی می‌گویم به شما که اطراف آسمان خالی از اغنیاست و داخل شدن شتر در سوراخ سوزن آسانتر است از دخول غنی فی الجنة. در بهشت. دین در تقابل آشتی‌ناپذیر با استکبار است زیرا جوهره دین و حقیقت دینداری عبودیت است. از این روست که دعوت همه داعیان الهی، دعوت به بندگی حق و آزادی از بندگی غیر بوده است. شأن دین بت شکنی است، نه فقط بت‌های عینی که بت‌های ذهنی. شکستن بت‌های عینی و جلوه‌های اجتماعی - سیاسی استکبار مقدمه رهایی و نجات مستضعفان است.

جدال دائمی پیامبران با مستکبران

رسالت پیامبران الهی به گونه‌ای است که لازمه پیاده کردن و تحقق آن درگیری و جدال خستگی‌ناپذیر با مستکبران است. رسالت آنان خارج ساختن مردمان از ظلمات اقسام شرکها به سوی نور، از بندگی انسانها به بندگی خدا، از اسارتها به آزادی، از اختلافها به وحدت، از تبعیضها به مساوات، از ستمها به عدالت، از محرومیتها به آسایش است. «بدیهی است که جباران و طاغوتان برای هیچ انسانی قائل به حیثیت و ارزش و کرامتی نیستند. و اینان عمده‌ترین مانع در راه دعوت حق و انتشار فضیلت و خیر و صلاح به شمار می‌روند؛ ستم می‌ورزند و خیانت می‌کنند، می‌کشند و مال مردم را به یغما می‌برند، پسران را می‌کشند و دختران را زنده نگاه

می‌دارند و انسانها را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌زنند. هر بدی و خیانت و فقر و جهل و مسکنتی که در مردم است از اینان آغاز می‌شود و به ایشان باز می‌گردد این معلوم است. نیز این نکته شناخته است که پیامبران برای آن برخاستند تا جامعه‌های بشری را اصلاح کنند و تباهیها را از میان بردارند، و مردمان را از چنگال متجاوزان برهانند از این رو دعوتهای پیامبران خطر بزرگی برای آن ستمکاران به شمار می‌رفت و همین خود نقطه آغازی برای بزرگترین و با دوامترین کارزاری است میان حق و باطل، که در روی زمین آشکار شده است. زیرا که پیامبران - از آغاز دعوت خویش - در کنار فشار دیدگان و مستضعفان ایستاده جباران و تجاوزگران را از صحنه دور می‌کردند، و از این طریق راه را برای پیدایش اصلاحات اجتماعی هموار می‌ساختند، و زمینه را برای انتشار دادگری و حق‌واستقرار حیثیت انسانی آماده می‌ساختند. [۷۵]. آنان که منافع و ادامه زندگی توأم با چپاول خود را در سایه شرک تأمین می‌کنند و در پس بتها مردمان را به اطاعت می‌کشند و با استبداد و تبعیض و ایجاد اختلاف و محرومیت و اسیر ساختن مردم در گردونه بسته تلاش معاش بر سر پا می‌مانند چرا با رسالت پیام‌آوران الهی مخالفت و مقابله نکنند. تحقق توحید و آزادی و وحدت و عدالت و مساوات در جامعه به معنای زوال قدرت و مکتب مستکبران است. شرک اجتماعی و اقتصادی جلوه‌های شرک در عقیده است و تا فرهنگ شرک و بت‌پرستی نباشد، بتها جایی پیدا نمی‌کنند. امیر مؤمنان (ع) درباره رسالت پیامبر خاتم (ص) فرموده است: «فبعث الله محمداً (ص) بالحق لیخرج عباده من عبادة الاوثان الی عبادة و من طاعة الشیطان الی طاعته.» [۷۶]. خداوند محمد (ص) را به حق برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتها خارج، و به عبادت خود دعوت کند، و آنها را از زیر بار طاعت شیطان آزاد ساخته، به اطاعت خود سوق دهد. لازمه تحقق این رسالت درگیری با مستکبران است. قرآن کریم این مقابله را به صورت یک جدال دائمی بیان می‌کند، بویژه در دو سوره اعراف و شعراء که سیر دعوت پیامبران الهی و دعوت آنان به بندگی خدا و اطاعت از فرستادگان او و توصیه به تقوای الهی و مقابله مستکبران با این دعوت حکایت می‌شود. از یک سو تلاش مردان حق برای نجات و رستگاری انسانها و از دیگر سو مقابله مستکبران برای حفظ موقعیت و منافع خویش داستان جدال پیوسته پیام‌آوران الهی با نوح آغاز می‌شود: «لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم قال الملاء من قومه انا لنرک فی ضلال مبین قال یا قوم لیس بی ضلالة و لکنی رسول من رب العالمین. ابلاغکم رسالات ربی و انصح لکم و اعلم من الله ما لا تعلمون. او عجبتم ان جاء کم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم و لتتقوا و لعلکم ترحمون. فکذبوه فانجیناه و الذین معه فی الفلک و اغرقنا الذین کذبوا بایاتنا انهم کانوا قوما عمین.» [۷۷]. چنین رخ داد که نوح را به سوی قومش (به رسالت) فرستادیم تا گفت: هموطنان من، خدای یگانه را بپرستید، جز او خدایی ندارید، من از عذاب دوران سهمگین بر شما بیمناکم. اشراف قومش گفتند: ما معتقدیم که تو در گمراهی آشکاری هستی. گفت: هموطنان من، گمراهی در من نیست در واقع من فرستاده‌ای از طرف پروردگار جهانیانم. پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما دلسوزی می‌کنم و چیزهایی از خدا می‌دانم که شما نمی‌دانید. آیا از این به شگفت آمدید که پندی از طرف پروردگارتان به وسیله مردی از شما به شما رسید تا بیمتان دهد و (در پرتو این دستور) پرهیزگاری پیشه کنید شاید مشمول رحمت (الهی) گردید؟ پس سخنش را دروغ شمردند، در این هنگام او و کسانی را که با او بودند بر کشتی نجات دادیم و کسانی را که آیتهای ما را دروغ شمردند غرق کردیم زیرا که قومی کوردل بودند. دعوت نوح به توحید در همه شئون آن بود. او به نفی همه الهه‌ها می‌خواند، از الهه فقر تا الهه جهل که اینها همه لازم و ملزوم یکدیگرند. دعوت او به توحید امری ذهنی نبود، توحیدی بود که با منافع و موقعیت اشراف در تزاخم بود، به همین سبب او را متهم به گمراهی کردند و در برابرش ایستادند. او کمر همت بسته بود تا مهمترین خار بر سر راه سعادت انسانها یعنی بت‌پرستی را ریشه کن سازد. اما اشراف و ثروتمندان و صاحبان قدرتی که حرکت او را مانع تجاوزگریها، ستمگریها و هوسرانی‌های خود می‌دیدند و می‌دانستند با بیدار شدن مردم، فریبهای آنان بی‌رنگ می‌شود تکذیبش کردند و پیروان او را مثنی بی‌سروپا و گمنام و تهیدست معرفی کردند و اعلام کردند که ما اشراف هرگز با تهیدستان در یک

مجموعه گرد نمی آیم: «کذبت قوم نوح المرسلین. اذ قال لهم اخوهم نوح الا تتقون. انی لکم رسول امین. فاتقوا الله و اطیعون. و ما اسألکم علیه من احران اجری الا علی رب العالمین. فاتقوا الله و اطیعون. قالوا انؤمن لک و اتبعک الارذلون. قال و ما علمی بما کانوا يعملون. ان حسابهم الا- علی ربی لو تشعرون. و ما انا بطارد المؤمنین. ان انا الا- نذیر مبین. قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین.» [۷۸]. قوم نوح پیامبران را دروغ زن خواندند. آن زمان که هموطنشان نوح به آنان گفت: آیا نمی پرهیزید؟ من برای شما پیام آوری امینم. بنابراین از خدا پروا گیرید و مرا فرمان برید و من برای این کار هیچ مزدی از شما نمی خواهم، مزد فقط بر عهده پروردگار جهانیان است. بنابراین از خدا پروا گیرید و مرا فرمان برید. گفتند: ما به تو ایمان آوریم در حالی که فروپایه ترین افراد از تو پیروی کرده اند؟ گفت: من چه می دانم که آنان چه می کردند (که چنین آماده ایمان و تعالی گشتند)؟ اگر شما شعور داشته باشید می دانید که حساب آنان فقط با پروردگار من است، و من کسی نیستم که مؤمنان را از خود برانم، من تنها بیم دهنده ای نمایانم. گفتند: ای نوح، اگر دست از کارت برداری تو را سنگسار خواهیم کرد. نگاه طبقاتی مستکبران و تفاخر به مال و ثروت و تکیه به قدرت آنان را از هدایت بازداشت و به درگیری با حق کشاند. این موضعگیری همه زورگویان تاریخ بوده است. «والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره افلا تتقون. قال الملاء الذین کفروا من قومه انا لنرئک فی سفاهه و انا لنظنک من الکاذبین. قال یا قوم لیس بی سفاهه ولکنی رسول من رب العالمین. ابلیغکم رسالات ربی و انا؛ لکم ناصح امین. او عجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح و زادکم فی الخلق بصطه فاذکروا الا ء الله لعلکم تفلحون. قالوا اجئنا لعبدالله وحده و نذر ما کان یعبده اباؤنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین. قال قد وقع علیکم من ربکم رجس و غضب أتعادلوننی فی اسماء سمیتوها انتم و اباؤکم ما نزل الله بها من سلطان فانظروا انی معکم من المنتظرین. فانجیناه و الذین معه برحمه منا و قطعنا دابر الذین کذبوا بایاتنا و ما کانوا مؤمنین.» [۷۹]. و به سوی قوم عاد هم قبیله شان هود را فرستادیم، گفت: هموطنان من، خدای یگانه را پرستید، جز او خدایی ندارید، آیا با وجود این پروا نمی کنید؟ اشرافی که از قوم وی کافر شدند گفتند: بی شک، ما معتقدیم که تو در سبک مغزی فرورفته ای، و بی گمان تو را از دروغگویان می پنداریم. گفت: هموطنان من، سبک مغزی در من نیست، و در حقیقت من پیامبری از پروردگار جهانیانم پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما نصیحتگویی دلسوز و امینم. آیا از این به شگفت آمدید که پندی از پروردگارتان به وسیله مردی از شما به شما رسید تا بیمتان دهد؟ و به یاد آورید همگامی را که پس از قوم نوح شما را جانشین کرد و بر پهنای اندامتان بیافزود. بنابراین نعمتهای خدا را به یاد آورید باشد که رستگار شوید. گفتند: آیا به سوی ما آمده ای تا تنها خدا را پرستیم و آنچه را نیاکان ما می پرستیدند رها کنیم؟ پس اگر راست می گویی آنچه را که ما را از آن می ترسانی پیش آور گفت: بیقین پلیدی و خشمی از طرف پروردگارتان بر شما در افتاده است. آیا درباره نامهایی با من کشمکش لفظی می کنید که شما و نیاکانتان نهاده اید؟ خدا هیچ حجت و مشروعیتی بدانها نبخشیده است. بنابراین انتظار کشید (عذاب و کیفر موعود را) که من با شما انتظار کشم. آن گاه او و کسانی را که با او بودند به رحمتی از خودمان نجات دادیم و کسانی را که آیتهای ما را دروغ می شمردند پی بریدیم، و مؤمن نبودند. در ادامه رسالت نوح، پیامبر بزرگ دیگری یعنی حضرت هود به دعوت قوم خود به توحید می پردازد، اما این بار نیز مستکبران که راهنماییهای او را در تراحم با منافع مادی خود می دیدند در مقام مخالفت بر آمدند و بر سنتهای باطل خویش پا فشردند و راه تکذیب حق پیمودند: «کذبت عاد المرسلین. اذ قال لهم اخوهم هود الا تتقون انی لکم رسول امین. فاتقوا الله و اطیعون. و ما اسالکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین. اتبنون بكل ریع ایه تعبثون. و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون. و اذا بطشتم بطشتم جبارین. فاتقوا الله و اطیعون و اتقوا الذی امدکم بما تعلمون. امدکم بانعام و بنین. و جنات و عیون. انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم. قالوا سواء علینا او عظمت ام لم تکن من الواعظین. ان هذا الا خلق الاولین. و ما نحن بمعذبین. فکذبوه فأهلکناهم ان فی ذلک لایه و ما کان اکثرهم مؤمنین.» [۸۰]. قوم عاد فرستادگان را دروغگو خواندند، آن زمان که هموطنشان هود به آنان گفت: آیا نمی پرهیزید؟ من براستی

برای شما پیام آوری امینم، از خدا پروا گیرید و مرا فرمان برید، و من برای این کار هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم، مزدم فقط بر عهده پروردگار جهانیان است. آیا بر فراز هر بلندی قصری پرچم آسا برپا می‌کنید تا به هوسبازی برخیزید؟ و دژها و قصرهای زیبا و محکم بنا می‌کنید، آن چنان که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند؟ و چون کیفر دهید و بزیند مانند جباران می‌زنید؟ اینک از خدا پروا گیرید و مرا فرمان برید. و از خدایی پروا گیرید که شما را با آن نعمتها که می‌دانید امداد کرده است شما را به ستوران و فرزندان و باغستانها و چشمه ساران امداد فرموده است. من بر شما از عذاب روزگاری سهمگین بیمناکم. گفتند: برای ما یکسان است که اندرز دهی یا اندرز زده نباشی، این همان روش و اخلاق پیشینیان است. و ما هرگز مجازات نخواهیم شد بدینسان او را تکذیب کردند تا آنان را هلاک گردانیدیم. بی‌گمان در آن آیتی هست اما بیشتر شان مؤمن نشدند. آنان مستکبران جباری بودند که قدرت نمایی دلشان را پر ساخته بود و آن چنان غرق دنیا و تجمل پرستی شده بودند که هیچ فریادی بیدارشان نمی‌ساخت و هرگز به هدایت تن ندادند. این سیر همچنان ادامه یافت. پس از قوم عاد، حضرت صالح هموطنانش را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد و نعمتهای الهی را به آنان یادآور شد و مستکبران را از فساد بر زمین منع کرد: «ولا تعثوا فی الارض مفسدین.» [۸۱] (و در زمین فساد نکنید). از آنان خواست که از مسرفان مفسد اطاعت نکنند: «ولا تطیعوا امرالمسرفین.» [۸۲] (و اطاعت فرمان مسرفان نکنید). اما این بار نیز مستکبران جز مقابله با حق انتخابی نکردند: «قال الملاء الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن ءامن منهم اتعلمون ان صالحاً مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون. قال الذین استکبروا انا بالذی ءامنتم به کافرون.» [۸۳]. اشراف متکبر قوم او به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا (راستی) شما یقین دارید صالح از طرف پروردگار خود فرستاده شده است؟ آنها گفتند: ما به آنچه او بدان مأموریت یافته ایمان آورده‌ایم. کسانی که استکبار ورزیدند گفتند: بی‌گمان ما به آنچه شما به آن ایمان آوردید کافریم. جدال پیام آوران حق با مستکبران همچنان ادامه یافت. پس از درگیری صالح با اشراف مسرف قوم خویش، مبارزه لوط با تبهکاری‌های قوم خود ادامه رسالت درگیری حق و باطل بود. پاسخ قوم او جز تهدید به اخراج به جرم پاک بودن نبود! «و ما کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوه من قریتکم انهم اناس یتطهرون.» [۸۴]. پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اینها را از جامعه‌تان بیرون کنید زیرا اینها مردمی هستند که پاکی می‌ورزند. مستکبران، آنها را مزاحم شهوات خویش می‌دیدند و در مقابل آن مصلح بزرگ به تهمت و تهدید و زور متوسل شدند اما عاقبت کار آنان جز هلاکت نبود: «و امطرنا علیهم مطراً فانظر کیف کان عاقبة المجرمین.» [۸۵]. و بر آنان بارانی (از سنگ) ریختیم، پس بنگر که فرجام تبهکاران چگونه باشد. در ادامه این درگیریها، حضرت شعیب قوم خود را به توحید خواند و به مناسبات سالم اقتصادی دعوت کرد. او به مبارزه با مفاسد اجتماعی و اقتصادی برخاسته بود و مردمان را از فساد اخلاقی و بی‌ایمانی پرهیزی می‌داد: «فاوفوا الکیل و المیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها.» [۸۶]. (پس پیمان‌ها و ترازو را تمام دهید و از حقوق آدمیان، در پرداخت، چیزی مکاهید، و در این سرزمین پس از اینکه اصلاح گشته فسادگری نکنید). اما ستمگران قوم او برای ادامه خودکامگی خود و استثمار مردمان، او را تکذیب کردند و فرجام این مبارزه هلاکت مستکبران بود. «فکذبوه فاخذهم عذاب یومالظلمة انه کان عذاب یوم عظیم.» [۸۷]. سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز «ابر سایه افکن» آنها را فرو گرفت، که این عذاب روز بزرگی بود. مسیر حرکت و مسیر مبارزه و نقش تاریخی پیام آوران الهی این چنین بوده است. آنان علیه ظلمتها قیام می‌کردند. علیه شرک و تبعیض، اختلاف طبقاتی، فقر، عدم آزادی و برابری، و در یک کلمه علیه همه استضعافها، علیه شرک با همه مظاهر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن. آنان هرگز در کنار مستکبران قرار نگرفتند و هرگز در مبارزه خود مسامحه و اهمال و مداهنه نکردند. به بیان روح خدا، امام خمینی (ره). «کسی که به تاریخ انبیا توجه بکند، می‌بیند که انبیا از توده‌ها در آمدند به حمله کردند و قدرتمندها، از بین توده‌ها. حضرت موسی یک شبانی بود با یک عصا از همین توده‌ها و بر ضد فرعون قیام کرد و تا آنجا رساند. پیغمبر خودمان که تاریخش نزدیک است... این یک شخصی بود که از همین توده‌ها و جمعیتها بود و با همین‌ها بود و از بدو بعثت تا آخر، با قدرتمندها و

باغدارها و مکت دارها و سرمایه‌دارها همیشه در جدال بود. پیغمبرها از این توده‌ها بودند و قدرتمندها را می‌ترساندند، نه از قدرتمندها بودند برای اینکه توده‌ها را چه بکنند. [۸۸]. وقتی که شما تاریخ را می‌بینید و ملاحظه می‌کنید، از آن اول که رسول اکرم قیام کردند، با همین مردم فقیر، با همین مردم مستضعف ایشان قیام کردند. در مقابل آن قلدرها و آن زورگوها و آن باغدارها و آن مکت دارها و قافله‌دارها که در آن وقت مظهر طاغوتی بود (ند)... کسی که - سند اسلام قرآن است - قرآن را مطالعه کند و ببیند که وضع قرآن چه بوده است و کسی که شارع اسلام را، رسول اکرم را ملاحظه کند و تاریخ او را ببیند و وضع زندگی او را ببیند می‌داند که قرآن در مقاتله با قلدرها آیات زیاد دارد و رسول اکرم (ص) سیره‌اش این بود که از اول مقاتله می‌کرد با این اشخاص که می‌خواستند مردم را استثمار کنند، می‌خواستند مردم را استخدام کنند؛ بر اینها قیام کرد. [۸۹].

نبردهای پیامبر اکرم با مستکبران

رسول خدا (ص) در سه بعد نبرد کرده است. بعد عقیدتی، بعد سیاسی و بعد نظامی. در این سه بعد با سه جریان استکباری جهاد کرده است. با شرک و کفر و نفاق. همه دوران رسالت آن حضرت به مبارزه با اینها گذشته است. بنابر بعضی اقوال رسول خدا (ص) در دوران مدنی پس از «اذن قتال» حدود صد جنگ را برای مقابله با مستکبران تدارک کرده است. تقریباً به طور متوسط در هر ماه یک جنگ تدارک شده است. البته در تعداد این جنگها اختلاف است. ابن اسحاق با احتساب عمره القضاء غزوه‌هایی را که رسول خدا خود همراه سپاه اسلام بوده است را بیست و هفت غزوه ذکر کرده [۹۰]؛ طبری و مسعودی آن را بیست و شش غزوه نوشته‌اند و یادآور شده‌اند که برخی آن را بیست و هفت گفته‌اند. جهت اختلاف آن است که دسته اول بازگشت رسول خدا از خیبر به وادی القری را با غزوه خیبر یکی دانسته‌اند اما دسته دوم غزوه خیبر و غزوه وادی القری را دو غزوه شمرده‌اند [۹۱] ابن اسحاق تعداد بعثها و سربدهای رسول خدا یعنی جنگهایی که آن حضرت در آن حضور نداشته‌اند را سی و هشت بعث یا سربده قید کرده است. [۹۲] مسعودی از قول جمعی، تعداد آنها را سی و پنج و از طبری چهل و هشت و از قول برخی دیگر شصت و شش نقل می‌کند. [۹۳]. این جنگها در واقع مقابله با مستکبرانی بود که نمی‌توانستند شاهد آزادی انسانها از اسارت بت باشند. وضع دنیای آن روز چنان بود که چند قطب قدرت کنترل اوضاع را در جهت منافع خویش به دست داشتند و خروج از حوزه مغناطیسی این قطبها کاری بس مشکل و سخت بود زیرا هر فرد و گروهی که می‌خواست خارج از این حوزه فعالیت کند هم مورد حمله قطبهای قدرت قرار می‌گرفت و هم مورد حمله ذراتی که جذب این قطبها شده بودند و در نتیجه حرکت انقلابی و نجات بخش و دگرگونی بنیادی کاری بسیار دشوار بود. این جنگها از یک سو جنبه دفاعی در مقابل تهاجمات نظام حاکم بر زادگاه اسلام را داشت و از سوی دیگر، تهاجم به آنها و منافعشان، پس از اتمام حجت و بسته شدن هرگونه راه اصلاح دیگر بود تا محیط رشد بندگان صالح خدا فراهم شود. با ظهور اسلام، نظام قبیلگی و مشرکان حاکم بر زادگاه اسلام خود را در معرض اضمحلال می‌دیدند و طبیعی بود که در صدد مقابله برآیند. قرآن همواره مسلمانان را در قبال آزاری که در راه خدا از جانب مشرکان می‌دیدند به خویشتن داری و استقامت و خودداری از جنگ سفارش می‌کرد، چنانکه برخی آیات قرآن شاهد این امر است، از جمله: «قل یا ایها الکافرون، لا اعبد ما تعبدون، ولا انتم عابدون ما اعبد، ولا انا عابد ما عبدتم، ولا انتم عابدون ما اعبد، لکم دینکم ولی دین» [۹۴] (بگو ای کافران! من آنچه را می‌پرستید نمی‌پرستم، و نه شما پرستنده آنید که من می‌پرستم. و نه من پرستنده آنم که پرستیده‌اید، و نه شما پرستنده آن خواهید شد که من می‌پرستم. شیوه پرستشتان شما را و شیوه پرستشم مرا است). و نیز به پیامبر دستور داد: «و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرأ جمیلاً» [۹۵] (و بر آنچه می‌گویند شکیبایی کن و از آنان دوری گزین دوری گزیدنی زبیده). و همچنین فرمود: «الم تر الی الذین قیل لهم کفوا یدیکم و اقیموا الصلاه و اتوا الزکاه». [۹۶] (آیا ننگریستی به کسانی که به آنان گفته شده دست نگاه دارید و نماز برپا دارید و زکات بدهید؟). ولی هنگامی که دوران دعوت با زبان طی شد و پس از تحمل

بسیار و آن گاه که مشرکان مکه آزار و ستم را از حد گذراندند و مسلمانان را بیش از اندازه تحت فشار قرار دادند آیات «اذن قتال» نازل شد و به ایشان اجازه جنگ و دفاع از حقوق مشروعشان داده شد، چنانکه در سوره حج آیات ۳۸ تا ۴۱ فرمود: «ان الله يدافع عن الذين ءامنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور. اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير. الذين اخرجوا من ديارهم و غير حق الا ان يقولوا ربنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم الله كثيراً و لينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز. الذين ان مكناهم فى الارض اقاموا الصلاة و ءاتوا الزكاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر و لله عاقبة الامور.» بی گمان خدا از کسانی که ایمان آوردند دفاع می کند زیرا خدا هیچ خیااتگر ناسپاسی را دوست نمی دارد به کسانی که مورد حمله جنگی قرار می گیرند اجازه کارزار داده شده، بدین سبب که آنان ستم دیده اند، و بی شک خدا به یاری آنان البته تواناست؛ آن کسان که از دیار شان به ناحق رانده شده اند تنها بدین سبب که می گویند پوردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از آدمیان را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد قطعاً صومعه ها و کلیساها و کنشتها و مساجدی که در آن نام خدا بسیار برده می شود ویران می شد، و البته خدا کسانی را که یاری او کنند یاری کند زیرا خدا بی شک نیرومندی مقتدر است؛ آن کسان که اگر آنان را در زمین اقتدار دهیم نماز را برپا می دارند و زکات پردازند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و سرانجام کارها از آن خداست. و در سوره انفال آیات ۳۹ و ۴۰ فرمود: «و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله فان انتهوا فان الله بما يعملون بصير. و ان تولوا فاعلموا ان الله مولاكم نعم المولى و نعم النصير.» و با آنان بجنگید تا فتنه ای نباشد و دین (پرستش) همه اش برای خدا باشد. پس اگر دست کشیدند. بی شک خدا بدانچه می کنند بیناست. و اگر روی برتافتند بدانید که خدا مولای شماست چه خوب مولایی و چه نیکو یآوری. و در سوره بقره آیه ۱۹۰ فرمان داد: «و قاتلو فى سبيل الله الذين يقاتلونكم و لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين.» و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید و تجاوز مکنید زیرا که خدا تجاوز کاران را دوست نمی دارد. و درباره جنگ با اهل کتاب نیز آیاتی وارد شده، مانند آیه ۲۹ سوره توبه: «قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر ولا يحرمون ما حرم الله و رسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون.» با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا ایمان می آورند و نه به روز آخرت و نه آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده می شمارند و نه به دین حق در می آیند بجنگید تا به دست خویش جزیه دهند در حالی که آنان خوار شده اند. و برخی آیات درباره جنگ با عموم مشرکان وارد شده است، مانند آیه ۵ سوره توبه که فرمود: «فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم.» (مشرکان را هر جا که بیابید بکشید). و آیه ۳۶ همین سوره: «و قاتلوا المشركين كافةً كما يقاتلونكم كافةً.» (و با مشرکان همه شان بجنگید همان گونه که با شما همه تان می جنگند). و بعضی دیگر باره جنگ با کافران وارد شده است، مانند آیه ۱۲۳ از سوره توبه که فرمود: «قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظةً.» (با کافرانی که نزدیک شما هستند بجنگید و باید در شما خشونت احساس کنند). حاصل آنکه قرآن متذکر می گردد که اسلام و دین توحید بر پایه فطرت استوار است و چنین دینی می تواند جامعه انسانی را اصلاح کرده، انسان را به سر منزل مقصود برساند. چنانکه خداوند تعالی فرموده است: «فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله الّتي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون.» (پس وجود خویش توحید گرایانه با این دین منطبق دار، که آن فطرت خدادادی است که خدا آدمیان را بر آن سرشته است، آفرینش خدا را عوض شدن نباشد، این است دین پابرجا، ولی بیشتر آدمیان نمی دانند). بنابراین مهمترین و پرارزترین حقوق مشروع انسانیت، بر پا داشتن و نگهداری این دین است، همان گونه که خدای تعالی فرمود: «شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذى اوحيانا اليك و ما وصينا به ابراهيم و موسى و عيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا كبر على المشركين ما تدعوهم اليه الله يجتبي اليه من يشاء و يهدى اليه من ينيب.» [۹۷] (از آیین پرستش آنچه را که نوح را بدان سفارش کرد برای شما مقرر داشت و آنچه را که به تو وحی کردیم و آنچه را که ابراهيم و موسى و عيسى را بدان سفارش کردیم، این را که پرستش را به تمامی انجام دهید و در آن پراکندگی نپذیرید (با اتخاذ معبودهای متعدد)، مشرکان را آنچه آنان را بدان می خوانی

(یعنی توحید) گران می‌آید، خدا هر کس را بخواهد به سوی آن (شیوه پرستش توحیدی) فرا می‌خواند و هر کس را که به سوی خدا باز گردد به سوی آن هدایت می‌کند). آن گاه یادآوری کرده است که دفاع از این حق فطری مشروع، حق دیگری است که باز به حکم فطرت ثابت و محقق است. فرمود: «ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیہ اسم الله کثیراً و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز». [۹۸] (و اگر خدا بعضی از آدمیان را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد قطعاً صومعه‌ها و کلیساها و کنشتها و مساجدی که در آن نام خدا بسیار برده می‌شود ویران می‌شد، و البته خدا کسانی را که یاری او کنند یاری کند زیرا خدا بی‌شک نیرومند مقتدر است). و همچنین فرمود: «ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض». [۹۹] (و اگر نبود که خدا بعضی از آدمیان را به وسیله برخی از آنان دفع می‌کند البته زمین فاسد گشته بود). و در ضمن آیات جنگ فرموده است: «لیحق الحق و یبطل الباطل ولو کره المجرمون». [۱۰۰] (تا حق را به تحقق پیوندد و با برجا سازد و باطل را نابود کند گرچه تبهکاران ناخوش دارند). از این آیات استفاده می‌شود که دین حق و آیین یگانه پرستی جز با دفاع و مقابله با مستکبران و جلوگیری از تأثیر عوامل فساد، باقی و پا برجا نمی‌ماند. و نیز در سوره انفال آیه ۲۴ در مقام دعوت به جهاد می‌فرماید: «یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحکم». (هان ای کسانی که ایمان آورداید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به آنچه زنده‌تان می‌کند فرا می‌خواند). در اینجا جهاد و جنگ را - چه به عنوان دفاع از مسلمانان یا اساس اسلام باشد و چه به عنوان جهاد و جنگ ابتدایی - زنده کننده و موجب حیات اجتماع انسانی دانسته است. حقیقت هم همین است زیرا شرک به خدا موجب هلاک انسانیت و مرگ فطرت است زیرا انسانیت انسان به خدا پرستی او و اقتضای فطرتش توحید است و با پشت کردن به آن به انسانیت و فطرت خویش پشت می‌کند و چون مرده‌ای بیش نخواهد بود. بنابراین مبارزه با شرک و مقابله با مستکبران و دفاع از حق فطری انسانی به منزله بازگرداندن حیات انسانی و بازگشت دادن روح به قالب اجتماع و زنده کردن آن است. [۱۰۱] و با همین نگرش است که همه خیر و نیکی در سایه مبارزه و جنگ و مقابله با مستکبران به دست می‌آید. چنانکه امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده است: «الخير کله فی السیف و تحت ظل السیف و لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنۃ و النار». [۱۰۲]. نیکی همه‌اش در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و مردمان را جز شمشیر بر پا نمی‌دارد و شمشیرها کلیدهای بهشت و آتشد. سیره اوصیای آن حضرت نیز همین بود و آنان هرگز در نبرد با مستکبران تردید نکردند و از مبارزه عقیدتی، سیاسی و نظامی با توجه به اوضاع و امکانات دست نکشیدند. هر چند که صورت مبارزه تغییر یافت اما اصل آن هرگز تعطیل نشد. آنان همه قائم به امر خدا و هادی به سوی او و صاحب شمشیر و وارث شمشیر بودند. حکم بن ابی نعیم گوید: در مدینه خدمت امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم من بین رکن و مقام (خانه کعبه) نذر کرده‌ام که اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون نروم تا زمانی که بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه. حضرت هیچ پاسخی به من نداد من سی روز در مدینه بودم، روزی در بین راهی امام به من برخورد و فرمود: ای حکم! تو هنوز اینجایی؟ گفتم: آری، من نذری که کرده‌ام را به شما عرض کردم و شما امر و نهی ای نکرده، پاسخی نفرمودید. امام گفت: فردا صبح زود به منزل من بیا. فردا خدمتش رفتم. فرمود: خواسته‌ات را بپرس. عرض کردم: من بین رکن و مقام نذر کرده و روزه و صدقه‌ای برای خدا به عهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم مگر آنکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه؟ اگر شما هستی ملازم خدمت باشم و یاریت کنم و اگر نیستی، در روی زمین بگردم و در طلب معاش برآیم. امام فرمود: «کلنا قائم بأمرالله» (همه ما قائم به امر خدا هستیم). عرض کردم: «فأنت المهدی؟» (شما مهدی هستی؟) فرمود: «کلنا نهدی الی الله» (همه ما به سوی خدا هدایت می‌کنیم). عرض کردم: «فأنت صاحب السیف؟» (شما صاحب شمشیری؟) فرمود: «کلنا صاحب السیف و وارث السیف» (همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم). عرض کردم: شما هستی که دشمنان خدا را می‌کشی و دوستان خدا به وسیله شما عزیز می‌شوند و دین خدا آشکار می‌گردد؟ فرمود: ای حکم! چگونه من او باشم، در صورتی که من به چهل و پنج سالگی رسیده‌ام و حال آنکه صاحب این امر از من به دوران شیرخوارگی

نزدیکتر و هنگام سواری چالاکتر است. [۱۰۳]. پیشوایان حق و عدل همیشه آماده مبارزه بودند و هرگز با مستکبران حاکم سازشی نکردند و از همین رو همگی به شهادت رسیدند. ابراهیم بن حمید گوید: بر امام کاظم (ع) در خانه‌ای که در آن نماز می‌گذاشت وارد شدم، در آن چیزی جز لباسی درشت و شمشیری آویخته و قرآنی ندیدم [۱۰۴] و پروردگان سیره نبوی و پیروان اوصیای آن حضرت هرگز در مقابله با مستکبران کوتاهی نکردند که قیامهای شیعه در طول تاریخ گواه صادق آن است.

پاورقی

[۱] قرآن، بقره ۲۵۱/.

[۲] قرآن، حج ۴۰/.

[۳] ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۸۵.

[۴] قرآن، حدید ۲۵/.

[۵] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۷۲.

[۶] قرآن، بقره ۲۵۷/.

[۷] «ملا» آن قدرتهای سیاسی هستند که جلال و جبروتشان چشم پر کن است. چشمها را با رفت و آمد و کبکبه و دبدبه پر می‌کنند دل به همین ظواهر بسته‌اند و از آنجا که خود را برتر می‌دانند پذیرش حق را مایه سبکی خویش می‌انگارند و پذیرای حق نمی‌شوند.

[۸] «مترفان» آن قدرتهای اقتصادی هستند که اهل خوش گذرانی و تجمل و اسرافند و با تکیه به قدرت اقتصادی خویش همه چیز را قابل خریداری می‌دانند و از این رو به انکار حق دست می‌زنند.

[۹] «احبار و رهبان» آن قدرتهای کاذب مذهبی هستند که خود را از مردمان برتر می‌دانند و برای خود کزیت قائلند و به جای آنکه مردم را به خدا بخوانند به خود می‌خوانند.]

[۱۰] قرآن، آل عمران ۱۴۶/.

[۱۱] قرآن، آل عمران ۱۴۷ - ۱۴۸/.

[۱۲] ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۱.

[۱۳] (ای رسول نزدیک است که اگر امت به قرآن ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی) قرآن، کهف ۶/.

[۱۴] جلوه‌های رحمانی، معاونت فرهنگی هنری بنیاد شهید اسلام، ۱۳۷۱ ش. صص ۳۴ - ۳۵.

[۱۵] قرآن، اعراف ۳۶/.

[۱۶] قرآن، لقمان ۷/.

[۱۷] قرآن، نحل ۲۲/.

[۱۸] «کان من الجن» قرآن، کهف ۵۰/.

[۱۹] ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۲۰] قرآن، بقره ۳۱/.

[۲۱] قرآن، بقره ۳۴/.

[۲۲] قرآن، اعراف ۱۱/.

[۲۳] قرآن، اعراف ۱۲/.

[۲۴] قرآن، کهف ۵۰/.

[۲۵] قرآن، بقره ۳۰/.

[۲۶] قرآن، حجر ۲۹/، ص ۷۲/.

[۲۷] «قال یا ابلیس ما منعک ان لا تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین.» (گفت ای ابلیس چه مانع شد تو را از اینکه موجودی را که به دو دست خود آفریده‌ام سجده نکنی، آیا استکبار کردی یا از بلند رتبتگان بودی؟) قرآن، ص ۷۵/ خداوند در تعلیل اینکه ابلیس و همه فرشتگان بلکه عالم وجود باید این موجود را سجده کنند فرمود این موجود از شرافتی و کرامتی خاص برخوردار است: «خلقت بیدی» معلوم می‌شود هر چه کرامت و شرافت و فضیلت هست در این است که او «مخلوق یدین» است. مگر دیگر موجودات مخلوق یدین نیستند؟ اگر می‌بودند دیگر این تعبیر «فرید» برای این موجود «وحدید» نمی‌شد. روشن است که این بیان لطیف مختص انسان است. او شایسته چنین توصیفی است. او «جامع یدین» است اوست که مظهر همه اسما و صفات الهی است. اسمای جمالی و جلالیه در انسان می‌توانند تحقق یابند. موجودات دیگر یا مظهر جلال‌اند یا مظهر جمال و آدم جامع یدین است جامع صفات جمال و جلال حق و این شرافت و کرامت را جز او برای موجودی نیست. «فما جمع الله لادم بین یدیه الا تشرفا.» (پس حق تعالی جمع نکرد در آدم (صفات جمالی و جلالیش را) که از آن تعبیر به یدین شده است مگر برای تشریف و تکریم آدم). ابوبکر محمد بن علی الملقب بمحیی الدین بن عربی، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، الطبعة الثانیة، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ص ۵۵.

[۲۸] ر.ک: المیزان تفسیر القرآن، ج ۸، صص ۲۶ - ۲۷.

[۲۹] قرآن، ص ۷۱-۷۴/.

[۳۰] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۳۱] قرآن، حشر ۲۳/.

[۳۲] قرآن، جائیه ۳۷/.

[۳۳] کترالعمال، ج ۳، ص ۵۳۴.

[۳۴] ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، صص ۲۲ - ۲۳.

[۳۵] همان، ج ۱۲، صص ۲۶۶ - ۲۶۷.

[۳۶] الکافی، ج ۸، ص ۸.

[۳۷] قرآن، اعراف ۱۳/.

[۳۸] الکافی، ج ۲، ص ۳۱۲.

[۳۹] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۴۰] «فاعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذ أحبط عمله الطویل، وجهده الجهد، و کان قد عبدالله ستة آلاف سنه، لایدری امن سنی الدنیا ام من سنی الاخرة، عن کبر ساعه واحده. فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی الله بمثل معصيته؟ کلا، ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشراً بامر أخرج به منها ملکاً. ان حکمه فی اهل السماء و اهل الارض لواحد. و ما بین الله و بین احد من خلقه هواده فی اباحه حمی حرمه علی العالمین.» نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۴۱] «قال: رب فانظرنی الی یوم یبعثون. قال: فانک منالمنظرین. الی یوم الوقت المعلوم.» (گفت: پروردگارا مرا تا روز برانگیخته شدن مهلت ده. فرمود: تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم). قرآن، حجر ۳۶ - ۳۸، ص ۷۹ - ۸۱.

[۴۲] «قال فبغزتک لا غوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین.» (گفت: به عزت تو سوگند که همه‌شان را از راه بدر خواهیم برد مگر بندگان مخلص تو را). قرآن، ص ۸۲/ - ۸۳.

[۴۳] «قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لا غوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین.» قال: هذا صراط علیّ مستقیم. ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین» (گفت: پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه کردی هر چه در زمین است را برای آنها زینت می‌دهم و می‌آرایم و همه‌شان را گمراه می‌کنم جز بندگان مخلص تو را. فرمود: راه به سوی من مستقیم است. بی‌گمان تو بر بندگان من هیچ سلطه‌ای نداری مگر آن که خود به سبب گمراهی تو را پیروی کند). قرآن، حجر/ ۳۹ - ۴۲. «کتب علیه انه من تولاه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر.» (که بر او مقرر گشته است که هر کس او را دوست گیرد بی‌شک او وی را گمراه کند و سوی عذاب آتش افروخته برد). قرآن، حج/ ۴.

[۴۴] «فاحذروا عبدالله عدو الله ان یعدیکم بدائه و ان یتفزکم بدائه و ان یجلب علیکم بخيله و رجله فلعمری لقد فوق لکم سهم الوعید، و اغرق الیکم بالنزع الشدید، و رما کم من مکان قریب، فقال: «رب بما اغویتنی لازینن لهم فی ارض و لا غوینهم اجمعین»، قذفا بغیب بعید، و رجما بظن غیر مصیب، صدقه به ابناء الحمیة، و اخوان العصبیة و فرسان الکبر و الجاهلیة. حتی اذا انقادت له الجامحة منکم، و استحکمت الطماعیة منه فیکم، فنجمت الحال من السرّ الخفی الی الامر الجلی، استفحل سلطانه علیکم، و دلف بجنوده نحوکم، فؤقحموکم و لجات الذل و احلوکم و رطات القتل، و اوطوؤکم اثخان الجراحة، طعناً فی عیونکم، و حزا فی حلوقکم، و دقا لمناخرکم، و قصداً لمقاتلکم، و سواقاً بخزائهم القهر الی النار المعدّة لکم. فاصبح اعظم فی دینکم حرجاً، و اوری فی دنیاکم قدحاً، من الذین اصبحتم لهم مناصبین و علیهم متأیین فاجعلوا علیه حدّ کم و له جدّ کم، فلعمرا لله لقد فخر علی اصلکم، و وقع فی حسبکم، و دفع فی نسبکم، و اجلب بخيله علیکم، و قصد برجله سبیلکم، یقتنصونکم بكل مکان، و یضربون منکم کل بنان. لا تمتنعون بحیله، و لاتدفعون بعزیماً فی حومه ذل، و حلقه ض یق، و عرصه موت، و جوله بلاء فاطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیة و احقاد، الجاهلیة، فانما تلک الحمیة تكون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته و نزغاته و نفثاته و اعتمدوا وضع التذلل علی روؤسکم، و القاء التّغرز تحت اقدامکم، و خلع التکبر من اعناقکم و اتخذوا التواضع مسلحة بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده، فان له من کل امه جنوداً و اعواناً، و رجلاً و فرساناً، و لا تكونوا کالمتکبر علی ابن امه من غیر ما فضل جعله الله فیهِ سوی ما الحقت العظمة العظمة بنفسه من عداوة الحسد، و قدحت الحمیة فی قلبه من نار الغضب، و نفخ الشیطان فی أنفه من ریح الکبر الذی اعقبه الله به الندامة، و الزمه آثام القاتلین الی یوم القیامة.» نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۴۵] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۴۶] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۴۷] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۴۸] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۴۹] همان، حکمت ۴۵۴.

[۵۰] قرآن، عبس/ ۱۷-۲۳.

[۵۱] ر.ک: محمد تقی شریعتی، تفسیر نوین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۴.

[۵۲] ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۰۵.

[۵۳] تفسیر الکشاف، ج ۴، صص ۷۰۲ - ۷۰۳.

[۵۴] قرآن، عبس/ ۱-۱۶.

[۵۵] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، صص ۱۹۹ - ۲۰۰.

- [۵۶] قرآن، شعراء / ۲۱۴-۲۱۵.
- [۵۷] قرآن، حجر / ۸۸.
- [۵۸] قرآن، حجر / ۹۴.
- [۵۹] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، صص ۲۰۳ - ۲۰۴.
- [۶۰] تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۳۲.
- [۶۱] مثنوی معنوی، دفتر اول، ج ۱، ص ۹۴.
- [۶۲] تنبیه الغافلین، ج ۱، ص ۶۹؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰ از امام باقر و امام صادق علیهما السلام: «لا یدخل الجنه من فی قلبه مثقال ذره من کبر».
- [۶۳] محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، تحقیق السید محمد کلانتر، الطبعة الثالثة، منشورات جامعة النجف الدينية، ۱۳۸۳ ق. ج ۱، ص ۳۵۶.
- [۶۴] قرآن، سبأ / ۳۵.
- [۶۵] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
- [۶۶] امالی الطوسی، ج ۲، ص ۱۵۱.
- [۶۷] همان، ص ۱۵۲.
- [۶۸] همان.
- [۶۹] جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۶.
- [۷۰] همان، ص ۳۵۷.
- [۷۱] همان.
- [۷۲] همان، صص ۳۵۷ - ۳۵۸.
- [۷۳] الکافی، ج ۲، صص ۳۰۶ - ۳۰۷.
- [۷۴] عدة الداعی، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۵.
- [۷۵] الحیاء، (گردانیده فارسی)، احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش. ج ۲، ص ۷۱.
- [۷۶] نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.
- [۷۷] قرآن، اعراف / ۵۹-۶۴.
- [۷۸] قرآن، شعراء / ۱۰۵-۱۱۶.
- [۷۹] قرآن، اعراف / ۶۵-۷۲.
- [۸۰] قرآن، شعراء / ۱۲۳-۱۳۹.
- [۸۱] قرآن، اعراف / ۷۴.
- [۸۲] قرآن، شعراء / ۱۵۱.
- [۸۳] قرآن، اعراف / ۷۵-۷۶.
- [۸۴] قرآن، اعراف / ۸۲.
- [۸۵] قرآن، اعراف / ۸۴.
- [۸۶] قرآن، اعراف / ۸۵.

- [۸۷] قرآن، شعراء / ۱۸۹.
- [۸۸] صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۷.
- [۸۹] همان، صص ۸۳-۸۴.
- [۹۰] سیره ابن هشام، ج ۴، صص ۲۸۰-۲۸۱؛ ابن سعد نیز آن را بیست و هفت غزوه نوشته است. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵.
- [۹۱] تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۲؛ مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۸۰-۲۸۱.
- [۹۲] سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸۱.
- [۹۳] مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ابن سعد تعداد آن را چهل و هفت نوشته است. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۶.
- [۹۴] قرآن، کافرون / ۱-۶.
- [۹۵] قرآن، مزمل / ۱۰.
- [۹۶] قرآن، رم / ۳۰.
- [۹۷] قرآن، شوری / ۱۳.
- [۹۸] قرآن، حج / ۴۰.
- [۹۹] قرآن، بقره / ۲۵۱.]
- [۱۰۰] قرآن، انفال / ۸.
- [۱۰۱] ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، صص ۶۴-۶۶.
- [۱۰۲] الکافی، ج ۵، ص ۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵.
- [۱۰۳] الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.
- [۱۰۴] قرب الاسناد، ص ۱۳۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

